



**مفهوم، شاکله، علل و شاخصه های نفاق در سوره ی منافقون تفسیر مقام
معظم رهبری - دام ظلّه العالی -**

نویسنده: اصغری، محمود

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: بهمن و اسفند 1390 - شماره
92

از 3 تا 05

مفهوم، شاکله، علل و شاخصه‌های نفاق در سوره‌ی منافقون* تفسیر مقام معظم رهبری (دام‌تله‌العالی)

□ محمود اصغری^۱

چکیده

نفاق پدیده‌ای اجتماعی است که به صورت یک جریان معارض پنهان شده در زیر چتر دین در زمانی که حکومت اسلامی و حکومت قرآنی و حق به وجود می‌آید شکل گرفته و میکروب آن رشد می‌کند و جامعه‌ی نوپا و انقلابی را از درون مورد تهدید قرار می‌دهد.

در برابر پدیده‌ی نفاق و پیش‌گیری از آسیب‌های آن بهترین روشی را که قرآن کریم برگزیده است شناسایی و افشای چهره‌ی منافقین است. از این رو، قرآن کریم با صراحت راجع به منافقین سخن گفته‌است؛ اگر چه افرادی را معین نکرده، اما هر کدام از آیات که درباره‌ی ماجرای وارد شده است، وقتی در مورد آن ماجرا ذکر می‌شود و این‌ها کنار هم قرار می‌گیرند، مشخص می‌شود که قرآن آن را معین و معرفی می‌کند، کما این که آیات سوره‌ی منافقون تماماً

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۲۰.

۱. عضو پژوهشی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

درباره‌ی عبدالله‌ابن‌ابی است.

از منظر قرآن کریم خطر نفاق به مراتب از خطر کفار بیشتر است، لذا در اول سوره‌ی بقره، هنگامی که قرآن انسان‌ها را در سه دسته و گروه قرار می‌دهد، درباره‌ی کفار، دو آیه و درباره‌ی منافقین، بیش از ده آیه مطلب ذکر می‌کند. این به جهت آن است که پرداختن به جریان نفاق و ترسیم چهره‌ی آن برای مؤمنین در صدر اسلام، و در تمامی دوران‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌است. زیرا هنگامی که دشمن در پرده‌ی نفاق خود را پوشانید و انسان نمی‌داند که او دشمن است، رفتاری براساس یک دشمن با او تنظیم نمی‌کند، لذا منافق می‌تواند از فرصت استفاده کرده و به اهداف خود، که ضربه‌زدن به نظام اسلامی است، دست پیدا کند. این مسأله سبب شده‌است که در قرآن به مسأله‌ی نفاق به تفصیل و با حساسیت خاصی پرداخته شود. واژگان کلیدی: شاکله‌شناسی، منافقون، قرآن، شبکه‌ی نفاق، انقلاب اسلامی.

مقدمه

در سوره‌ی منافقون بحث اجتماعی بسیار با اهمیتی مطرح شده است، البته این بحث در ده‌ها جای قرآن با مبانی مختلف ذکر شده‌است و هر جایی از زاویه و دیدگاهی به مسأله‌ی نفاق و منافقین نگاه شده است. در اول قرآن سوره‌ی بقره بعد از چند آیه‌ی اول، سخن از مؤمنین و کافرین و منافقین است. در سوره‌ی منافقون هم در باره‌ی منافقین بحث می‌شود، البته آنچه در سور دیگر راجع به منافقین بحث شده‌است، بیش از این سوره است، لیکن این سوره سوره‌ی منافقین است و این خود حاکی از اهمیت مسأله‌ی منافقین است. ما هیچ سوره‌ای در قرآن نداریم که در باره‌ی کافران باشد. حتی سوره‌ی قل یا ایها الکافرون که در قرآن هست درباره‌ی کافران نیست بلکه دستوری است به پیغمبر ﷺ در رابطه با کفار، سه، چهار آیه هم بیشتر نیست که من دین شما را عبادت نمی‌کنم، شما بروید دنبال کار خودتان و من هم می‌روم دنبال کار خودم. یک اعلان جنگ آرامی با کفار بود. درباره‌ی کافران درباره‌ی ترسیم چهره‌ی کافران در ابعاد ذهنی

و فکری کافران، در رابطه با روان‌شناسی کافران هیچ سوره‌ی مستقلی در قرآن نیست در حالی که دیده می‌شود سوره‌ی منافقین اختصاص به شاکله، شاخصه، روان‌شناسی، تصورات و احساسات منافقین دارد.

این مقاله تلخیص تفسیر سوره‌ی منافقون توسط مقام معظم رهبری (دام‌ظله‌العالی)، در سال ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران می‌باشد، که در پنج بخش به همراه چکیده، واژگان کلیدی، مقدمه، نتیجه و منابع و مآخذ تنظیم شده است.

بخش اول: مفهوم، پیشینه و شاکله‌شناسی نفاق

مفهوم شناسی نفاق

نفاق، آن چنان که از قرآن به روشنی برمی‌آید، عبارت است از این که کسی یا جماعتی، فکری یا جهت‌گیری و راهی را داشته باشند و خلاف آن را به مؤمنین ابراز کنند؛ این نفاق است. مؤمن نباشند و وانمود کنند که مؤمن‌اند. در راه خدا نباشند و وانمود کنند که در راه خدا هستند؛ پنهان کردن یک ضلالت و تاریکی و نشان دادن چیزی به خلاف آن، که در آنها نیست. این معنای نفاق در قرآن است (رک به: ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ۳۵۷؛ الازهری، ۱۴۱۲ق، ج ۹، ۱۵۶ و طریحی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ۳۵۴).

پیشینه شناسی نفاق

مسأله‌ی نفاق از دوران حکومت اسلامی پدید آمد. قبل از آن که اسلام به حاکمیت برسد، یعنی آن زمانی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه بودند، چیزی به عنوان نفاق و منافقین به صورت یک جریان وجود نداشت. شاید افراد نفوذی در دوران مبارزات هم بودند اما این که یک جریان نفاق و دورویی و دورنگی در جامعه و حول و حوش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشته باشد نبود. این را ما به طور قاطع می‌توانیم

ادعا کنیم که نفاق هنگامی به وجود آمد که پیغمبر ﷺ به مدینه آمد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲۴، ۱۴۲). چرا؟ زیرا منافق آن کسی است که در باطن کافر به خدا است و هیچ ایمان ندارد، اما در ظاهر ادعای ایمان می‌کند. چرا ادعا می‌کند؟ برای بهره‌برداری از این ایمان برای این که در سایه‌ی اظهار به ایمان و تظاهر به ایمان بتواند به نفعی دست پیدا کند. چنین حالتی وقتی پیش می‌آید که فردی به خاطر اظهار به ایمان به نفعی دست پیدا کند آن وقتی که اظهار به ایمان در جامعه خیر و برکتی داشته باشد، اما آن وقتی که اظهار ایمان در جامعه چوب دارد، کتک دارد، تبعید دارد، فرستادن به شعب ابی‌طالب دارد، کشتن و شکنجه کردن دارد، در آن وقت اگر کسی در دل‌اش ایمان نباشد که ادعایی نمی‌کند آن وقت کسانی ادعای ایمان می‌کنند که در اعماق قلب‌شان مؤمن هستند؛ عمار یاسرها، بلال حبشی‌ها، ابوذرها و امثال این‌ها آن کسانی که تا اعماق جان‌شان مؤمن هستند تا آن جایی که بتوانند ایمان را کتمان می‌کنند که کسی نفهمد، وقتی هم که لازم بود یا چاره‌ای نداشتند ایمان‌شان را ظاهر می‌کنند، این مؤمنین خالص‌اند که اظهار ایمان می‌کنند.

شاکله شناسی نفاق

شبکه‌ی نفاق

مناقین در دوران پیغمبر ﷺ و در مدینه یک جریان بودند. تأکید بر این مطلب لازم است که به مسئله‌ی نفاق به صورت یک جریان اجتماعی نگاه کنیم. در صدر اسلام این جریان وجود داشت، امروز هم همین جور. صحبت سر این نیست که فلانی یک فردی است که ظاهرش با باطن‌اش یک جور نیست. ای بسا که یک آدمی ظاهر و باطن‌اش یک جور نباشد، ضرر و خطری هم از او خیلی متوجه نشود. بحث سر جریان نفاق و شبکه‌ی نفاق است. صحبت سر این‌هاست و الا اسلام نمی‌گوید بروید تفحص کنید در عقاید این و آن، بگویید این چقدر در

باطن مثلاً عبادت‌ش، نمازش، خدا ترسی‌اش، داخل خانه‌اش یا در اعماق وجودش چه جوری است. می‌گوید به ظواهر عمل کنید، و به ظواهر حکم کنید، ظواهر را هم معتبر می‌داند. می‌گوید هر کسی ظاهرش معتبر است، تحقیق و تفحص هم لازم نیست. اصلاً صحبت سر این نیست که ما برویم بگردیم ببینیم که فلانی منافق است یا نیست، سخن بر سر این است که وقتی یک جریان در قالب نفاق در جامعه هست، جامعه‌ی اسلامی باید مراقب باشد و از این جریان غفلت نکند.

بخش دوم: علل وانگیزه‌ی نفاق

دستیابی به مال و ثروت و آسایش و رفاه

همچنان که گفته شد، نفاق آن جایی است که اظهار ایمان دارای خیر و برکت است، حکومت اسلامی است، جامعه اسلامی است، ارزش‌های اسلامی حاکم است، همه اصلاح را می‌خواهند، مسلمین و مؤمنین را می‌پذیرند، در یک چنین جو و فضایی است که میکروب نفاق رشد می‌کند و افرادی که در قلب‌شان هیچ‌گونه ایمانی ندارند تظاهر به ایمان می‌کنند و می‌آیند در دل مردم و در ذهن مردم خودشان را وارد می‌کنند تا مردم این‌ها را مؤمن بشناسند، مسؤولان کشور و رهبران این‌ها را مؤمن و مسلم خیال کنند تا به آنها خیر و برکتی برسد. مثلاً یک جایی دست‌شان به یک کاری بند شود، بتوانند اداره‌ی یک بخش از کشور را به دست بگیرند، بتوانند یک کاری را انجام بدهند، بتوانند راحت در جامعه زندگی کنند، که اگر اظهار ایمان نکنند مردم با آنها بیگانه‌وار و غریبه‌وار رفتار می‌کنند، برای این که به این خیرات برسند ادعای ایمان می‌کنند. بدین جهت است که در بحث پیشینه‌شناسی نفاق گفته شد تا قبل از این که پیامبر ﷺ به مدینه بیایند و اسلام حکومت پیدا کند اصلاً موجبی برای نفاق وجود نداشت.

دستیابی به قدرت و حکومت

از جمله علل و انگیزه‌های نفاق دستیابی به قدرت و حکومت است، به همین جهت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هنگامی که قدرت و حکومت و اداره‌ی جامعه به دست اسلام و مسلمین خط فقاقت رسید، آن وقت هر کسی سعی کرد خودش را به این خط نزدیک کند و تظاهر به این خط کند و همان وقت اگر انسان دقت کند می‌بینید که همه‌ی گروه‌ها ادعای طرفداری از امام می‌کردند، تمامی گروه‌های معاند و معارض و مخالف همه‌شان ادعا می‌کردند که با امام همراه‌اند، امام را قبول دارند. چرا؟ برای این که امام آن مقصدی بود که همه‌ی ذهن‌ها، همه‌ی ایمان‌ها، همه‌ی دل‌ها به آنجا منتهی می‌شد. اگر کسی می‌خواست در جامعه جا بیافتد، اگر کسی می‌خواست برای قدرت خودش در آینده زمینه‌سازی کند، باید آنجا را نگه می‌داشت، ادعای ایمان به آنجا می‌کرد. حتی کسانی که کافر بودند به خود ما می‌گفتند ما خدا را قبول نداریم، اما امام را قبول داریم. چون می‌دانستند که مردم برای اداره‌ی جامعه به دست اسلام مورد اعتقاد امام اهمیت قائل‌اند بنابراین تظاهر می‌کردند و دروغ می‌گفتند.

آسیب رساندن به نظام اسلامی

عده‌ای از آدم‌های مضر و معاند که تظاهر به ایمان و اسلام می‌کنند، در باطن ایمان نداشته و مترصدند که نسبت به مؤمنین هر گونه ضربه‌ای را که ممکن شد وارد بیاورند منافقانی که در باطن خنجری در زیر لباس خود پنهان کرده که هنگام ممکن این خنجر را فرود بیاورند (الشریف لاهیجی، ۱۳۶۰، ج ۴، ۱۴۸۰). این‌ها که دشمنان درونی جامعه هستند و شناخته شده هم نیستند، زیرا پرده‌ای از نفاق بر روی این‌هاست. شما در مقابل این‌ها آماده‌ی دفاع نیستید، فکر نمی‌کنید که با دشمن روبرو هستید که خودتان را آماده کنید، درحالی که خیال می‌کنید با یک انسان و جریان بی‌خطر مواجه هستید، ناگهان ضربه‌ی آنها وارد می‌شود.

بنابراین وقتی جریان نفاق در جامعه هست جامعه‌ی اسلامی دائماً باید مراقب باشد که از پشت خنجر نخورد. کافر روبرو با انسان برخورد می‌کند، چون کافر است. شما امروز در وضع اجتماعی خودتان وقتی نگاه می‌کنید، دشمنانی که معلوم است دشمن جامعه‌ی اسلامی هستند، ابر قدرت‌ها، قدرت‌هایی که هر وقت توانستند به ما ضربه زدند، برای ما یک واقعیتی هستند که این‌ها را می‌شناسیم، لیکن دشمنانی وجود دارند که ای بسا در حالی که فکر می‌کنید با یک جریان دوست همراه هستید، ناگهان خنجرشان از پشت وارد می‌شود. خطر نفاق این جاست و قرآن می‌خواهد ما را متوجه این خطر کند، لذا با خطر نفاق و منافق به صورت یک شبکه و یک جریانی که دائماً باید برحذر بود باید برخورد کرد. از اول انقلاب هم ما این را لمس کردیم. ضرباتی که ما از اول انقلاب خوردیم از چه کسی خوردیم امریکا آمد طیس با آن وضع افتضاح بار با آن وضع جسدهای سوخته‌ی سیاه شده مجبور به ترک خاک ایران شد. این ضربه حمله‌ی امریکا بود به ما. یا فرض کنید که قدرت‌ها صدام را وادار کردند که به ما حمله کند. حمله کردند با هزاران کشته، هزاران اسیر و آن همه خسارت عقب نشستند و رفتند این حملاتی بوده که از دشمنان آشکار به ما خورده و چیز مهمی هم نبوده، توانستیم در مقابلش بایستیم. اما ضرباتی که توسط دشمنانی که نمی‌دانستیم این‌ها دشمن هستند برای ما ضربات تلخ‌تری بوده است.

آسیب‌های شبکه نفاق در ایران بعد از انقلاب

قبل از انقلاب کسانی بودند که مؤمن نبودند، کافر بودند اما برای ما خطری نداشتند، به خاطر این که اصراری به اظهار ایمان نداشتند یا اگر هم که اظهار می‌کردند که کافرند اصراری نداشتند که هم خطی خودشان را با ما مطرح کنند. بحث‌هایی بود آشکار روبرو گروه‌های مبارز با یکدیگر بحث می‌کردند، اختلافات آنها هم مشخص بود که چقدر با هم اختلاف دارند و چه کسانی با هم

اختلاف دارند. البته همان وقت افراد نفوذی وجود داشتند در میان گروه‌های مؤمن و مسلم همچنان که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه گروه‌های نفوذی وجود داشتند، همان وقت گروه‌های التقاطی مؤمن وجود داشتند، مسلمان بودند، مسلمان التقاطی، یعنی اسلام‌شان غلط بود، اما تظاهر به همان اسلام غلط می‌کردند، همان اسلام غلط را قبول داشتند، اسلامی که زائیده افکار شرق و غرب بود. تا قبل از انقلاب این جوری بود ادعای این را نمی‌کردند که در خط اسلام واقعی، یعنی اسلام فقاهتی، اسلام امام، اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله، اسلام قرآن و حدیث آن، چنان‌که اهل قرآن و حدیث می‌فهمند قرار دارند، اما بعد از انقلاب جریانات لیبرال، جریانات متمایل به امریکا، جریانات متمایل به شرق، جریاناتی که در ظاهر مؤمن و در باطن غیر مؤمن، علی‌الظاهر مؤمن به امام و در باطن دشمن امام، این‌ها بودند که به ما ضربه زدند، این‌ها بودند که ما را دچار مشکلات کردند.

بخش سوم: شاخصه‌های اهل نفاق

شاخصه‌های اهل نفاق را می‌توان در سه دسته اعتقادی، اخلاقی - روانی و سیاسی - اجتماعی قرار داد.

الف - شاخصه‌های اعتقادی

۱) پوشش ایمان بر روی کفر کشیدن

اولین شاخصه‌ی اعتقادی اهل نفاق این است که می‌گویند ایمان آوردیم در حالی که ایمان ندارند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۹، ۳۳۳). نفاق یعنی همین و این در جایی است که دین و ایمان حاکم است، یک چنین چیزهایی وجود پیدا می‌کند. همان‌طور که قبلاً گفته شد آن جاهایی که دین و ایمان حاکم نیست هیچ کس اصراری ندارد بدی‌های باطن خودش را پنهان کند. به عنوان مثال در نظام قبلی همه می‌توانستند آزادانه فساد خودشان، کفر خودشان، علاقه‌مندی خودشان

به گناه و گناه‌گرایی را آشکار کنند، هیچ اشکالی هم نداشت. نه فقط عیب نبود خیلی هم حسن بود. در جامعه‌ی ما که جو، جو گناه نیست، جو، جو عبادت است، جو ذکر و دعاست، جو یاد خداست، جو صلاة است، افراد مایلند که با چهره‌ی اسلامی، با قیافه‌ی اسلامی و با لباس اسلامی، با نگاه اسلامی، با حرف زدن اسلامی ظاهر بشوند. توی یک چنین جو‌هایی جای همان پوشش ایمان بر کفر است، جای همان سپر گرفتن است. اگر انسان بداند که این شخص کافر هست به حرفش گوش نمی‌دهد، تحت تأثیر وسوسه‌ی او قرار نمی‌گیرد اما این کافر با اظهار ایمان خود را دارای چهره‌ی موجهی می‌کند تا حرف خود را در دل کسانی که غافلند نافذ کند نفوذ بدهد، و به وسیله‌ی اظهار ایمان این امکان را پیدا کند که وسوسه کند و مؤمنین را از راه خدا باز دارد (العروسی الحویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ۳۳۴). البته مؤمنین ساده را، آدم پیچیده و فهمیده تحت تأثیر این‌ها قرار نمی‌گیرد. اما آدمی که ساده لوح است تحت تأثیر آدم منافق قرار می‌گیرد، اما اگر او از اول بگوید که من مخالف اسلام و این انقلاب و این پیغمبر ﷺ و این امام و این جریان هستم کسی به حرفش گوش نمی‌کند یا اگر گوش کرد تحت تأثیر او قرار نمی‌گیرد. او اظهار ایمان می‌کند تا بتواند دیگران را تحت تأثیر قرار بدهد و بدین وسیله آنها را از راه خدا باز بدارد «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (منافقون، ۲) به درستی که آنها بد کاری را مستمراً انجام می‌دهند. خیلی باید مواظب این سپر گرفتن‌ها بود مواظب باشید که پشت سپر تسبیح و ذکر و ورد و ظاهر حق به جانب و صورت اسلامی و چشم اسلامی و زبان اسلامی و سر و گردن اسلامی، پشت این ظاهرها چی نهفته است، این بایستی مورد دقت قرار بگیرد. البته شرح دادم که این سخن به این معنی نیست که به همه کس به چشم سوء ظن نگاه کنیم ابداً، توی کوچه و توی بازار و توی اداره و توی محیط کار و توی محیط غیر کار همه را شما مسلمان بدانید،

همه را مؤمن بدانید، اشکالی هم ندارد، اما آن جایی که بناست به چشم خریداری به کسی نگاه کنید، آن جایی که قرار است یک مسؤولیت حساسی به کسی بدهید، آن جایی که قرار است یک امانتی از امانت‌های اجتماعی را به کسی بسپارید آن وقت دقیق باشید به این ظواهر فریب نخورید.

۲) شبهه افکنی و مانع تراشی

از شاخصه‌های دیگر اعتقادی منافق این است که با شبهه افکنی و شک و تردید ایجاد کردن در باورهای مؤمنین مردم را از راه خدا منع می‌کند. مانع می‌شود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۹، ۳۳۳). می‌توان گفت که علتی که قرآن با منافق می‌جنگد اصلاً همین خصوصیت است، یعنی اگر خصوصیت «صد عن سبیل الله» نباشد قرآن با منافقین نمی‌جنگد. خیلی خوب حالا یک فردی ایمان ندارد نداشته باشد، تظاهر به ایمان هم می‌کند بسیار خوب، «صد عن سبیل الله» نکند با ایجاد شک و تردید راه مؤمنان را نزنند، راه خدا را مانع نشود، اشکالی ندارد، صد سال ایمان نیاورد، صد سال هم تظاهر به این کند که من مؤمن هستم طوری نیست. آن چیزی که موجب می‌شود که اسلام، قرآن و خدا این جور با منافقین در بیفتند این خصوصیتش است، خصوصیت «صد عن سبیل الله» او هست، چون این خصوصیت است منافق آن مار خطرناکی است که به ظاهر خوش خط و خالش نباید نگرست، به باطن پر زهرش باید نگرست، چون «صد عن سبیل الله» می‌کند. خدای متعال به پیغمبر ﷺ می‌گوید «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ» (تحریم، ۹) با کفار و منافقان مبارزه کن، چون این خصوصیت «صد عن سبیل الله» هست، رسول اکرم ﷺ مسجد ضرار را که مال منافقین بود آتش می‌زند و نابود می‌کند همین خصوصیت «صد عن سبیل الله» است که ممکن است اگر یک نفری از منافقین بالاخره دلش یک جوری نرم شده باشد یا هنوز به آن نفاق کامل دچار نشده باشد که چنین چیزی داریم که بعضی‌ها هستند نفاق آبکی

و نیمه‌کاره دارند اینها قابل نجات‌اند اگر بینشان یک چنین چیزی هم باشد آن منافق غلیظ‌تر منافق قدیمی‌تر، منافق خیلی قرص و محکم‌تر نمی‌گذارد که آن به طرف خدا برود، او را منع می‌کند از راه خدا مانع می‌شود. شما الآن می‌بینید در جامعه‌ی خود ما جریان عمومی و کلی در این جامعه چیست. راه خداست جریان کلی این است، البته گناه کار زیاد است، متخلف زیاد است، آدم قانون شکن زیاد است، آدم بد دل زیاد است اما همه‌ی این زیاده‌ها در مقابل جو کلی جامعه کم حساب می‌آیند در این جامعه قبل از آنی که جریان اسلامی سر کار بیاید و جمهوری اسلامی تشکیل بشود پول مردم، فکر مردم در خدمت خلاف بود، در خدمت گناه بود، در خدمت ظلم بود، در خدمت تقسیم جامعه به مستضعف و مستکبر بود. نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا یک کار قاچاق بود، یعنی برخلاف عرف و طبیعت آن جامعه بود. البته خیلی‌ها نماز می‌خواندند اما نماز خواندن و محیط نماز، ذکر و یاد خدا یک چیزی بود برخلاف جریان، جهاد و امر به معروف که به کلی برخلاف جریان جامعه بود، همه‌ی وسایل برانگیزاننده و هدایت کننده و کشاننده‌ی به جهت عکس راه صواب بودند. گناه کردن آسان بود، صواب کردن مشکل بود، خصوصیت آن جامعه این بود. حالا بر عکس، حالا کار صواب کردن آسان است کار گناه کردن مشکل است، حالا کسی بخواهد کار خلاف بکند، کسی بخواهد به ظلم کمک بکند، کسی بخواهد به جریان سلطه در عالم، که بزرگ‌ترین گناه عالم و فتنه‌ی عالم آن است بخواهد کسی کمک بکند در این جامعه کار مشکلی است، کار قاچاقی است. امروز مستقل زندگی کردن در این جامعه آسان است، یعنی در خدمت استقلال این جامعه بودن، بحث را فردی نکنید مجموع جامعه را در نظر بگیرید، در خدمت استقلال جامعه بودن آسان است، در خدمت وابستگی جامعه بودن مشکل است، یعنی خلاف عرف. البته هستند کسانی که در خدمت وابستگی

جامعه‌اند تلاش هم می‌کنند اما تلاش‌شان قاجاق است، کار خلاف است دستگاه‌های مسلط جامعه متوجه بشوند می‌چشان را می‌گیرند امروز در خدمت عدل و داد و ذکر و تقوا و عفت و راستی و درستی بودن روال طبیعی جامعه است طبع اصلی جامعه است، تمام این خصوصیات که شما ملاحظه می‌کنید این خصوصیات خصوصیات جامعه‌ی اسلامی است. پس وقتی که ما در جامعه‌ی اسلامی ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم که یک جریان، جریان خداست، یعنی این جریان کلی و اصلی جامعه است، یک جریان دیگر می‌آید می‌خواهد راه این حکومت الهی را راه سلطه‌ی فکر الهی را قطع کند، ببندد، مردم را مانع شود، با چی با شبه‌افکنی، دونه دونه افراد را ببیند و ذهن‌هایشان را خراب کند از خدمت این راه به خدمت آن راه بکشاند. «صد» یعنی این، مانع شدن از طریق خدا یعنی این که این کار منافقین است. البته کار کافرین هم هست، کار منافقان تنها نیست اما منافقان نیز این کار را انجام می‌دهند و منافقین به این دلیل که این کار را انجام می‌دهند خطرناک‌ند.

۳) پشت به دین خدا داشتن

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ» (نساء، ۶۱) وقتی گفته می‌شود به منافقان که به آنچه خدا نازل کرده است روی بیاورید و به سوی پیغمبر ﷺ رو بیاورید «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (همان) می‌بینی که منافقین از تو رو برمی‌گردانند. این جا صد و صدود در این آیه به معنای مانع شدن دیگران نیست به معنای مانع شدن خود است، اعراض و رو گرداندن خود منافق است، خود منافق وقتی که یک چنین چیزی پیش می‌آید رو بر می‌گرداند، بی‌اعتنایی می‌کند (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰-۹، ۲۹۱). یعنی اعتنایی به راه خدا که در ما انزل الله و در وجود پیغمبر ﷺ نهفته است ندارد. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید که: «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ

المَعْرُوفِ» (توبه، ۶۷)؛ منافقون و منافقات بعضی از بعض دیگر هستند؛ یعنی همه‌شان سراپا یک کرباس‌ند، یک نوع آدم‌ند ولو این که در قشرهای مختلف، در شغل‌های مختلف در سطح فکرهای مختلف قرار دارند. اما وقتی نگاه می‌کنید سرو ته‌شان یک چیزند، همه‌شان یک عنصرند یک ماهیت‌ند، یک حقیقت‌ند. خوب نتیجه‌ی این که با هم‌ند و با هم متصل‌اند این می‌شود که یامرون بالمنکر، عکس مؤمنین. در راه ایمان مؤمنین باید همدیگر را حفظ کنند. با چی؟ با امر به معروف. یکدیگر را به راه خدا و به کارهای نیک امر کنند و دستور بدهند. منافقین به عکس عمل می‌کنند. امر به منکر می‌کنند و از کار معروف نهی می‌کنند. در جامعه‌ای که پیغمبر ﷺ در آنجا حکومت می‌کردند، منافقین یکدیگر را امر می‌کردند به کارهای بد، اگر چنان چه نماز می‌خواندند، بعضی‌هایشان از نماز یکدیگر را نهی می‌کردند، از احترام به پیغمبر ﷺ یکدیگر را نهی می‌کردند، به تمسخر مؤمنین یکدیگر را امر می‌کردند، به توطئه‌ی برای مؤمنین و پیروان راه خدا یکدیگر را امر می‌کردند؛ یعنی کارهای منکر، کارهای زشت. این هم یکی از نمونه‌های عملی پشت به دین خدا داشتن است.

۴) روی به کفر و ارتداد داشتن

شاخصه‌ی چهارمی که برای منافقین ذکر شده این است که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون، ۳)، که این «فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» باز یک چیز دیگر است. ما این شاخصه را می‌خواهیم بگوییم که «آمنوا ثم كفروا» این یکی دیگر از شاخصه‌های منافقین است. البته این مطلب لازم به ذکر است که همه‌ی منافقین این جور نیستند که اول ایمان آورده باشند و بعد ایمان از آنها گرفته شده باشد، نه، بلکه کسانی هم هستند از منافقین که از اول ایمان نیاوردند، مثل عبدالله‌این‌ابی در صدر اسلام که از اول ایمان نیاورده بود. اصلاً معتقد نبود. از ترس غلبه‌ی اسلام تظاهر به ایمان کرد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۷ق، ۳۳۴ و مکارم

شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲۴، ۱۵۲). اما کسانی هم هستند در بین منافقان که اول ایمان آوردند، اما این که چرا قرآن منافقی را که اول ایمان آورده، او را مورد توجه قرار می‌دهد و این را از خصوصیات منافقین ذکر می‌کند، برای خاطر این است که من و شما به ایمان نخستین افراد غره نشویم. نگوئیم آقا این که ایمان داشت پس این دیگر کفر در دل او راه ندارد، نه خیر، ممکن است کسانی اول ایمان بیاورند بعد ایمان آنها تبدیل به کفر شود. پس توجه کنید چطور می‌شود که ایمان در دل انسان تبدیل به کفر می‌شود. البته هر کسی که دچار این بلیه بشود برای خودش یک عذری دارد، یک عده‌ای را مقصر می‌کند؛ یا یک عده‌ای که نسبت به او محبت دارند، یک عده‌ای را مقصر می‌کنند. آقا چرا فلانی که مؤمن بود، صالح بود، نماز می‌خواند، یک مرتبه تبدیل شد به یک کافر، به یک منافق و در مقابل جریان نماز و ایمان ایستاد، در مقابل راه خدا ایستاد. اگر از خود او سؤال کنیم یک عده‌ای را مقصر خواهد دانست. بله علتش این بود که من دیدم فلانی فلان جور حرف زد، فلانی فلان جور راه رفت، فلانی فلان جور عمل کرد، من ایمانم برگشت به کفر. اگر از علاقه‌مندان به آن شخص، مثلاً پدرش، مادرش که خودشان مؤمن‌ند بپرسی که چرا آقا این بچه‌تان منافق شد، چرا این برادر شما، چرا این پدر شما دچار نفاق شد، از روی محبت یک چند نفری را مقصر می‌کنند که فلان وقت فلان کس فلان حرف را زد، فلان کس فلان جور راه رفت، فلان جور پوشید، فلان جور نوشید، این شخص از ایمان به کفر تغییر پیدا کرد، راهش عوض شد. خود این شخص و عللی را که در روح خود او، در وجود خود او در عمل خود او، به وجود می‌آید، غالباً ندیده گرفته می‌شود. البته شکی نیست در این که عمل و رفتار بعضی از مردم در دل و روح بعضی از مردم اثر سوء یا اثر حسن می‌گذارد. افراد ضعیف‌الایمان به خاطر بد عمل کردن ما همان ایمان ضعیف را از دست می‌دهند. البته چرا، آدم قوی‌الایمان به این بادها نمی‌لرزد، بلکه اگر همه‌ی

عالم از ایمان برگردند این سر ایمان خودش قرص ایستاده، اما ضعیف الایمان به خاطر بد عمل کردن ماها عده‌ای از دین بر می‌گردند. این را بدانید، به خصوص مسؤولین، آن ادنی کسی که در دستگاه دولتی دارد کار می‌کند و مسؤول است، رفتارش، گفتارش، اخلاقش، مسؤولیتش، احساس مسؤولیتش، در مؤمن شدن یا بی ایمان شدن افراد اثر می‌کند. مخصوصاً کسانی که مردم از این‌ها انتظار بیشتری دارند، مثل روحانیون، علما. برای همین است که به ما گفته‌اند «کونوا دعاة للناس بغير السنتکم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ۷۸)؛ یعنی مردم را به چیزی به غیر از زبان به راه خدا دعوت کنید. همین جوان‌های ما که این جور توی جبهه‌ها شجاعانه جنگیدند، شهید شدند و انواع و اقسام حماسه‌ها را در بخش‌های مختلفی این رزمندگان ما آفریدند، خود این عده‌ای از مردم را مؤمن کرد، عده‌ای را به این انقلاب، به این جریان، به این راه علاقه‌مند کرد، عاشق این راه کرد. شخص امام، وجود امام، صداقت امام، پاکی امام، سادگی امام این که حرف او با عملش یکی بود، این بی‌اعتنایی او به زخائر دنیا، عده‌ای از مردم دنیا را مؤمن کرد. گاهی آمدند اینجا و رفته‌اند در حسینیه و وضع امام و آن خصوصیات را دیدند. این‌ها به گریه افتاده‌اند، گفتند این درست است، این راه درست است، این حرف درست است، این آدم درست است و راهش را هم قبول دارند. خوب عکس آن هم هست. بعضی‌ها هم هستند که با عملشان مردم را از دین برمی‌گردانند. یک آدمی که ایمانش ضعیف است می‌گوید که اگر دین این است من این دین را نمی‌خواهم. البته غلط است این کار، یعنی او نباید بگوید اگر دین این است من دین را نمی‌خواهم. خوب این آدم خلاف کرده تقصیر دین چیه، اما افراد ضعیف الایمان این کار غلط را می‌کنند، خیلی ماها باید مواظب باشیم. اما یک چیزهایی هم در خود آن آدمی که به طرف کفر رفته وجود دارد. این‌ها را باید مورد توجه قرار دهید، قرآن روی این‌ها تکیه دارد، قرآن روی آن کارهایی

که خود آدم کرده که دچار بی‌ایمانی شده تکیه می‌کند و آنها را مهم می‌داند که از آنها می‌توان به بسترها و عوامل نفاق زا تعبیر نمود که در بخش چهارم به آن خواهیم پرداخت.

ب - شاخصه‌های روحی و روانی

کبر و بزرگ بینی

طبیعی است که وقتی در جامعه‌ی اسلامی یک گروه و جریانی که از نظر خدا و رسول خدا ﷺ ساقط می‌شوند و مؤمنین به آنها حسن ظنی پیدا نمی‌کنند، عده‌ای در صدد آن بر بیایند که آنها را نصیحت کنند و سعی کنند که آنها را به آغوش اسلام برگردانند یک امری است که خیلی طبیعی است که چنین چیزی در جامعه پیش بیاید. در مورد منافقین زمان پیغمبر ﷺ هم چنین چیزی پیش می‌آمد، چون سابقه داشت و می‌دیدند که رسول خدا ﷺ برای بعضی استغفار می‌کنند، از خدای متعال طلب بخشایش و مغفرت می‌کنند، که این در آیاتی از قرآن آمده، پیغمبر ﷺ برای مؤمنین و مؤمنین گناهکار، برای کسانی که آمده‌اند ایمان بیاورند از خدای متعال طلب مغفرت کرده، که به عنوان نمونه خدای سبحان در سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی دوازدهم می‌فرماید: که ای پیغمبر ﷺ هنگامی که زنان مسلمان آمدند که با تو بیعت کنند که این کارها را انجام بدهند، شرک نورزند، سرقت نکنند، زنا نکنند، فرزندان‌شان را نکشند، بعد در آخر آیه می‌فرماید که «فَبَايِعْهُمْ»، با اینها بیعت کن، یعنی بیعت این‌ها را قبول کن «وَاسْتَغْفِرَنَّ اللَّهُ» (ممتحنه، ۱۲)، به خاطر گناهان گذشته‌شان و قصورهایشان هم از خدا برای آنها طلب مغفرت کن. باز یک مورد دیگر در مورد مؤمنین در سوره‌ی آل عمران خدای متعال خطاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید که «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران، ۱۵۹)، تو این ملامتی که با مردم داری به خاطر رحمتی است که خدای متعال بر تو یا بر آنها کرده است و اگر تو سنگین دل و سخت قلب و بد خو بودی این‌ها دور تو جمع

نمی‌شدند. بعد می‌فرماید که «فاعف عنهم» (همان) از آنها عفو کن، بعضی کوتاهی‌ها که دارند از آنها بگذر «و استغفر لهم» (همان) و برای آنها طلب مغفرت کن و یا به همین شکل در موارد دیگر. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (نساء، ۶۴)؛ اگر هنگامی که ظلم می‌کنند بیایند نزد تو از خدای متعال طلب مغفرت کنند و از پیغمبر ﷺ نیز طلب مغفرت بکنند، خدا را تواب و توبه‌پذیر خواهند دید. این آیات در قرآن حاکی از این است که پیغمبر ﷺ در مواردی که قصوری، اشتباهی در مؤمنین وجود داشته باشد، برای آنها طلب مغفرت می‌کند و این استغفار پیغمبر ﷺ به درد آنها هم می‌خورد با این که گناه‌کار بودند آنها را کمک می‌کند به این که توبه کنند و توبه‌ی آنها را خدای متعال قبول کند، چون استغفار یک دعاست و دعا از دل پاک پیغمبر ﷺ نزدیک به استجاب است و هیچ عیبی ندارد. به نظر هم بعید نمی‌رسد که مردم از پیغمبر ﷺ بخواهند که برای آنها دعا کند و پیغمبر ﷺ هم دعا کند و دعایش مستجاب شود. خوب، منافقین یک مشت آدم‌هایی بودند که از نظر مسلمین صدر اسلام تدریجاً مشخص شده بود که آنها آدم‌های نابابی هستند. در مواردی از زبان آنها چیزهایی صادر شده بود که بی‌ایمانی آنها را مشخص کرده بود. مؤمنین ممکن است به این فکر بیفتند که این را برداریم ببریم پیش پیغمبر ﷺ. پیغمبر ﷺ مثلاً برای عبدالله ابن ابی، که رئیس منافقین بود دعا کند، استغفار کند شاید از او بگذرد؛ یعنی یک نوع در حقیقت ساده‌نگری و ساده‌اندیشی. چون گناه، اشتباه، غفلت قابل استغفار و مغفرت الهی هست اما عناد چی؟ دشمنی آگاهانه‌ی از روی نقشه و تدبیر چی؟ بله این هم قابل مغفرت است، اما کی؟ آن وقتی که صاحب این عناد و دشمنی عمیق قلبی، به راستی برگردد، یعنی کافری مسلمان شود، مثل همه‌ی کفار عالم. ما هم در زمان خودمان این ساده‌اندیشی‌ها را دیدیم. بعضی‌ها در اوایل پیروزی انقلاب، که

خوب هنوز ماهیت حقیقی منافقین آشکار نشده بود، یک عده از افراد خوب مؤمن خوش قلب مرتب با این‌ها سر و کله می‌زدند که این‌ها را از اشتباهات دور کنند و خوب اثری نمی‌بخشید، گاهی اثر عکس می‌بخشید. ما دیدیم که خود این کسانی که با آنها سر و کله می‌زدند که آنها را درست کنند خودشان یک خورده‌ای پایشان خزید و نتوانستند خودشان را نگه دارند. اشکال در خود آنها به وجود آمد. غرض این است که ساده‌دلی و خوش‌باوری است اگر کسی خیال کند که حالا این آدمی که تصمیم خودش را گرفته و انتخاب کرده و اسلام را و دین را و پیغمبر ﷺ را اصلاً قبول ندارد، تظاهر به این معنا می‌کند برای مصلحت روزگار، این را بروند باهاش صحبت کنند که آقا حالا بیا با دین و با ایمان و این‌ها خوب باش. این آیه آن را می‌گوید؛ می‌فرماید که: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» (منافقون، ۵)؛ بیایید که پیغمبر خدا ﷺ برای شما استغفار کند، طلب مغفرت بکند. عکس العمل آنها چیه؟ به جای این‌که رغبت‌شان بدهند، شوق پیدا کنند، خوشحال بشوند که حالا گناهان‌شان از نظر پیغمبر ﷺ بخشیده بشود؛ به عکس «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ» (همان) سر خود را می‌پیچانند، که کنایه است از امتناع یا تکان می‌دهند که کنایه است از استهزاء، مسخره می‌کنند. این حرف و این دعوت را می‌بینید که آنها امتناع می‌کنند، «و هم مستکبرون» در حالی که آنها دارای استکبار هستند، دارای نخوت و بی‌اعتنایی به دین و بی‌اعتنایی به پیغمبر ﷺ هستند. این آیه می‌خواهد نشان بدهد که منافقین دل‌های ناآشنا و ناهموار و بی‌اعتنای به حق و به ایمان دارند و لذاست که تسلیم حق و تسلیم ایمان نمی‌شوند. پس می‌فرماید که «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ»، می‌پیچانند سر خود را. سر پیچاندن در فارسی هم به معنای امتناع کردن و قبول نکردن است یا «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ» به معنای تکان دادن سر هم معنا شده، تکان می‌دهند سرشان را، یعنی به معنای استهزاء، مسخره کردن «و رأیتهم یصدون» می‌بینی که امتناع می‌کنند، منع

می‌کنند «و هم مستکبرون» در حالی که این‌ها استکبار می‌ورزند، یعنی خودشان را بهتر و بالاتر از این می‌دانند که بیایند پیش پیغمبر ﷺ و پیغمبر ﷺ برای این‌ها استغفار بکند. حالا خدا هم جواب این‌ها را می‌دهد. می‌گوید این‌ها نمی‌آیند تو برایشان استغفار کنی پس بدان و بدانند که اگر تو هم استغفار بکنی برایشان فایده‌ای ندارد خدا استغفار پیغمبر ﷺ را در باره‌ی منافقین قبول نمی‌کند، همچنانی که در باره‌ی کفار قبول نمی‌کند. چرا؟ به جهت لجاجت و انکار (رازی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ۳۳۲).

لجاجت و انکار

لطف کردن خدا، رحمت الهی، مغفرت الهی یک زمینه‌ای را لازم دارد. بی‌خودی که خداوند متعال هر گناه‌کاری را مورد مغفرت قرار نمی‌دهد، هم چنانی که پیغمبر اکرم ﷺ هر انسان گناه‌کاری را مورد شفاعت قرار نمی‌دهد. آن انسانی که زمینه‌ی آمرزش در او هست، پیغمبر ﷺ شفاعت‌ش می‌کند و خدا هم می‌آمرزد، اما یک انسانی هست که زمینه‌ی مغفرت و شفاعت اصلاً در او نیست. چرا؟ برای این که خودش را خیلی دور کرده‌است، غرق شده در انکار، این دیگر برگشتن ندارد، نه خودش بر می‌گردد و نه قادر است برگردد. مثل این است که یک مریض را یک طبیب خیلی زبردست البته خوب خواهد کرد. اما یک مرده را چی؟ طبیب که مرده را نمی‌تواند زنده کند. در مورد گناه‌کاران هم همین طور است. این‌ها فاسق شدند، «سواء علیهم»، یکسان است برای آنها «استغفرت لهم»، چه استغفار بکنی برای آنها، «ام لم تستغفر لهم»، یا استغفار نکنی برای آنها، «لن یغفر الله لهم» (منافقون، ۶).

لن نفی ابد را معنا می‌دهد، یعنی هرگز خدا برای آنها مغفرتی نخواهد داشت و آنها را نخواهد آمرزید. چرا؟ «ان الله لایهدی القوم الفاسقین» (همان)، خدا هدایت نمی‌کند آن مردمی را که فاسق شده‌اند، که این در مقام استغفار برای

مغفرت است، البته فسق در این جا غیر از آن فسقی است که ما در ذهن مان هستیم. ما اگر چنانچه کسی یک گناهی هم بکند می‌گوییم که او فاسق شد، فاسق در این جا به این معنا نیست. فاسق یعنی خارج شونده که گفته‌اند که فسق از ماده‌ی فسق است آن پوست خرما ی گندیده‌ی پوسیده که خیلی راحت این خرما از توی این پوست می‌آید بیرون، این را می‌گویند فسق، و لذاست که آن کسی که فاسق هست، آن کسی است که از دین به طور کلی خارج شده است، از پوسته‌ی ایمان بیرون آمده. این را می‌گویند فاسق، یعنی چیزی شبیه کافر یا در معنای کافر یا حتی از کافر معمولی یک خورده بدتر، که انسان البته وقتی گناه زیاد بکند و تخلف از امر الهی بکند، به تدریج این حالت برای او پیش می‌آید و بایستی ما به خدا پناه ببریم. انسان به تدریج با انجام کارهای مخالف با تکلیف الهی به آنچنان حالت روانی دچار می‌شود که بعد دیگر به هیچ وجه قابل هدایت نخواهد بود، اصلاً در او هیچ حرفی اثر نمی‌کند. همان طور که بارها ما گفتیم انسان می‌بیند که یک حرفی در دیگران، افراد معمولی، اثر می‌کند، در دل آنها می‌گیرد، آنها را جذب می‌کند، اما یک انسانی به خاطر این که غرق در گناه، غرق در شهوات، غرق در خود خواهی‌هاست این حرف در او اثر نمی‌کند و این را هم ما باز در دوران بعد از انقلاب‌مان در زمینه‌ی مسائل مهم انقلاب دیدیم. کسانی را که با ظاهر مؤمن آنچنان باطنی داشتند که هیچ نصیحتی در آنها اثر نمی‌کرد. نفس‌گرم امام هم در آنها اثر نمی‌بخشد، این‌ها همین افراد هستند. می‌فرماید که «لن یغفر الله لهم»، خدای متعال آنها را هرگز نخواهد بخشید. «ان الله لایهدی القوم الفاسقین»، خدا آن مردمی را که فاسق هستند هدایت‌شان نمی‌کند. فسق خارج شدن از دین است و به صورتی که دیگر امکان بازگشت نیست. زمینه‌ی روحی وجود ندارد برای بازگشت یک چنین کسانی. طبیعی است که مورد هدایت قرار نمی‌گیرند.

قسم دروغ خوردن

منافقین با سوگندشان سپری در مقابل خودشان قرار می‌دهند که به آنها آسیبی وارد نشود، سوگند را سپر خودشان می‌سازند. اگر این سوگند را نخورند می‌گویند کافر است. این کافر در جامعه اگر بتواند از زیر فشار نگاه مردم خودش را خلاص کند، حکومت بر او، دستگاه اداره کننده‌ی کشور بر او هیچ تحمیلی ندارد. می‌تواند زندگی کند اما فشارهای مردم البته بر او فشار است، برای خاطر این که بتواند در میان مردم راحت زندگی کند و کفر او آشکار نشود قسم می‌خورد والله ما به تو ایمان داریم، والله ما مؤمن هستیم. شاید همین صفت و خصلت این‌هاست که در قیامت هم منعکس می‌شود که در قیامت هم یک جاهایی قسم می‌خورند «والله ربنا ما كنا مشرکین» (انعام، ۲۳)، که قرآن می‌فرماید: «انظر کیف کذبوا علی انفسهم» (همان، ۲۴)، دروغ می‌گویند به دروغ اظهار ایمان می‌کنند، این سوگند را سپر خودشان قرار می‌دهند و «صدوا عن سبیل الله». پس به وسیله‌ی این سوگند در سایه و در خفا زندگی کردن، یعنی در تاریکی زندگی کردن، چه کار بد و زشتی است که انسان با دروغ و با فریب خودش را در چشم مردم شیرین کند، در ذهن مردم جا بیندازد و به این وسیله مردم را از راه خدا منصرف و منحرف کند (طنطاوی، بی‌تا، ج ۱۲، ۱۸۲).

ج - شاخصه‌های سیاسی و اجتماعی

خود را شایسته حکومت دانستن

از آن‌جا که منافقین دل‌های ناآشنا و ناهموار و بی‌اعتنای به حق و به ایمان دارند و در واقع دچار یک نوع استکبار اجتماعی هستند، از این رو تسلیم حق و تسلیم ایمان نمی‌شوند. معنای استکبار اجتماعی این است که در جامعه یک گروهی، یک جمعی از مردم جامعه، خودشان را از جمع‌های دیگر از عموم مردم برتر بشمارند و این برتر شمردن منتهی بشود به این که امتیازات گوناگون اجتماعی را

به خودشان اختصاص بدهند. این استکبار است و این چیزی است که از نظر اسلام ممنوع است و لذا حکومت‌های اسلامی و جوامع اسلامی باید به سمت قشرگرایی و حاکمیت یک گروه از مردم بر گروه‌های دیگر حرکت نکنند. هر قشری و هر گروهی می‌خواهند باشند فرقی نمی‌کند؛ چه گروه‌های مالی، چه گروه‌های علمی، حتی چه گروه‌های معنوی، روحانیون مثلاً علما. جامعه‌ی اسلامی آن جامعه‌ای است که برای هیچ یک از افراد و جمع‌ها و قشرهای اجتماعی هیچ امتیاز ویژه‌ای به مناسبت وابستگی به این قشر یا دارا بودن این خصوصیت مالی یا شبه مالی، مثل علمی و فلان قائل نشود. فقط امتیاز را برای ایمان، عمل صالح و معرفت و این چیزها قائل است. البته خصوصیت جامعه‌ی اسلامی این است که هر چیزی را به جای خود قرار می‌دهد. قطعاً صاحبان علم، صاحبان تجربه، صاحبان تخصص، از علم خود، از تجربه‌ی خود از تخصص خود، از معرفت‌های گوناگون، از لیاقت‌های گوناگون، در جای خود باید استفاده کنند و جامعه‌ی اسلامی باید از این همه استفاده کند. این به معنای این نیست که یک امتیازی به کسی داده شده. مقصود امتیاز اجتماعی است، هیچ امتیاز اجتماعی به هیچ کسی در جامعه‌ی اسلامی داده نمی‌شود. آن استکبار اجتماعی که در جاهایی از قرآن نامش هست، ریشه‌اش همین استکباری است که اینجا هست. استکبار اخلاقی، یعنی خود را بزرگ‌تر دانستن، خود را از بقیه‌ی مردم شایسته‌تر برای اداره‌ی کشور برای تصمیم‌گیری دانستن، عامه‌ی مردم را به حساب نیاوردن و برای آنها ارزش قائل نشدن، فکر آنها را فکر ندانستن، خود را در مشورت با آنها معطل و بیکاره‌انگاشتن، این همان حالت استکبار است. البته این استکبار، که استکبار اخلاقی می‌توانیم به آن بگوییم، این منشأهایی دارد و به دلایلی انسان دچار این استکبار می‌شود. چگونه است که یک نفری خودش را از مردم بالاتر می‌شمارد. این تکبری که از صفتهای رزیزه و بسیار زشت است و

این همه نهی شدیم ما از این که متکبر نباشیم، این تکبر این جا ظاهر می‌شود. تکبر باعث می‌شود که انسان خودش را از دیگر مردم، دیگر بندگان خدا بالاتر بداند. برای خودش با آنها فاصله‌ای بداند، فاصله‌ای قائل بشود و فکر کند که نباید وقتش را صرف کند برای مشورت با آنها، با حرف زدن با آنها. لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال مأمور می‌شود که با مردم مشورت کند «و شاورهم فی الأمر» (آل عمران، ۱۵۹) و قرآن پر است از نشانه‌های حرکت مخالفان پیغمبران صلی الله علیه و آله در جهت بی‌اعتنایی به مردم و حرکت پیغمبران صلی الله علیه و آله در جهت اعتنای به عامه‌ی مردم. در مواردی از قرآن آمده که کفار به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایراد می‌کردند که تو افراد طبقات پایین را دور خودت جمع کردی «هم أراذلنا بادی الرأی» (هود، ۳۷)، اراذل یعنی افراد پایین، رذل به آن معنایی که ما امروز از آن در فارسی استفاده می‌کنیم، به عربی به آن معنا نیست، ما می‌گوییم آدم رذل مرادمان آدم خبیث است. در عربی رذل به این معنا نیست. رذل یعنی پایین، اراذل یعنی همین مردم کوچه و بازار، مردم طبقات پایین، مردمی که هیچ‌گونه امتیاز مالی و شغلی ندارند. این‌ها را می‌گویند اراذل، اما در مقابل لحن پیغمبران صلی الله علیه و آله عکس این بود. پیغمبران صلی الله علیه و آله در جواب می‌گویند که ما حاضر نیستیم که این مؤمنین به خدا را از دور خودمان دور کنیم. به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خداوند می‌فرماید که «و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه» (انعام، ۵۲) این کسانی که می‌آیند دور و بر تو از آدم‌های طبقه‌ی پایین، خدا را در روز و شب می‌خوانند. این‌ها را از دور خودت دور نکن، نپران برای خاطر این که فلان آدم با شخصیت، معروف، محترم بیاید در مجلس تو بنشیند. بگذار نیاید. هر کی به خدا ایمان آورد او محترم است، هر که با خدا دلش آشنا شد، او ارزش دارد، هر که جزو حزب الله شد او قیمت دارد، آنهایی که از حزب الله بدشان می‌آید، از عامه‌ی مردم نفرت دارند، آنها بگذار نیایند. یک همچین لحنی در دو طرف

دعوت پیغمبران[ؑ] و مخالفان پیغمبران^ﷺ در قرآن در خیلی جاها وجود دارد.

تلاش برای از بین بردن نظام اسلامی

منافقین گروه و جریانی هستند که قصد معارضة با نظام اسلامی را دارند که در شرح اوایل این سوره بیان شد. اگر اینها قصد معارضة نداشته باشند اصل این که اینها ایمانی در دلشان نیست ولی ظاهرشان مسلمانند ولی باطنشان مسلمان نیست کاری هم به کار دین و ایمان این و آن و جامعه‌ی اسلامی، ندارند این اشکالی ندارد، خدای متعال در قیامت هر کسی را به قدر ایمانش، به قدر عملش با او رفتار خواهد کرد. صحبت سر آن منافقی است که کار دارد به کار مسلمانها، در موضع محاربه قرار دارد، دارد نقشه‌کشی می‌کند، دارد خراب‌کاری می‌کند، می‌خواهد مسلمانان را از ایمان برگرداند، می‌خواهد نظام اسلامی را منهدم کند و ضربه بزند و سر راه آن قرار بگیرد. در این انقلاب داشتیم کسانی را که اول کار خیلی هم به انقلاب علاقه‌مند بودند. انقلاب ما انقلاب اسلامی است، بر مبنای قرآن. علاقه‌ی به انقلاب، یعنی علاقه‌ی به اسلام. بعد خیلی از چیزهایی که آنها فکر می‌کردند نشد. همه‌اش هم شخصی نبود، یک چیزهایی شخصی بود، چرا من فلان مقام را پیدا نکردم، چرا به فلان پست نرسیدم، چرا فلان کس را که من گفتم به فلان پست برسد نرسید، چرا به من بی‌اعتنایی شد، چرا فلان خواسته‌ی من برآورده نشد. ممکن هم هست که حق با او باشد، این خواسته باید برآورده می‌شد، غفلت شد، نشد. مثلاً بعضی خواسته‌ها شخصی است از این قبیل، بعضی‌ها شخصی هم نیست یک طرز فکری دارد، آن طرز فکر عمل نمی‌شود، یک عده‌ای یک تفکری داشتند، یک طرز فکری داشتند، انقلاب را با طرز فکر خودشان تطبیق می‌کردند، معیار و مقیاس‌شان طرز فکر خودشان بود تا هنوز چیزی به جایی روشن نبود، معلوم نبود حکومت چیه، روش‌ها در سیاست خارجی و در امور داخلی چیست. طرفدار انقلاب بودند، بعد که آهسته آهسته

خطوط از یکدیگر مجزا شد، چیزی به نام خط امام آشکار شد، فقاقت محور شد، بینش دینی فقیهانه ملاک قرار گرفت، سر مخالفت را با نظام اسلامی را باز کردند و بالاخره کار را به جایی رساندند که علناً رودرروی نظام قرار گرفتند.

داشتن تشکل حزبی

عمدتاً نفاق در جامعه یک جریان می‌شود، یک جریان سیاسی، یک جریان ضد انقلابی، که سعی دارد اساس جامعه را به هم بزند. این جاست که خطرش بزرگ می‌شود، قرآن هم که می‌بینید در ده‌ها جا راجع به منافقین توضیح داده، بیان کرده، ابعاد گوناگون منافقین را گفته، برای این است که خطر منافقین جامعه‌ی اسلامی را گاهی تهدید می‌کند، از این جهت. در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله رأس منافقین کسی بود به نام عبدالله ابن ابی. این عبدالله ابن ابی یک مرد عاقل و زیرک و خوش صحبت و زرنگ و پیش همه کس محبوب، یک چنین کسی بود، که چون اوس و خزرج، این دو قبیله‌ای که در یثرب (اسم قبلی مدینه) زندگی می‌کردند، دائماً با هم دعوا می‌کردند، سال‌های سال بین دو قبیله دعوا بود، کشت و کشتار بود، خسته شدند، گفتند بیایید یک نفر را انتخاب کنیم، او بشود پادشاه ما، بشود رئیس ما. گشتند این عبدالله ابن ابی را که خودش هم مال یکی از این دو قبیله بود، این را انتخاب کردند، بنا شد هر دو قبیله حکومت و فرمانروایی این آقای عبدالله را قبول کنند. در همین هنگام بود که داشتند مقدمات تاج گذاری او را فراهم می‌کردند که بشود رئیس، مسأله‌ی بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد کرد و به کلی قضایا دگرگون شد. اختلافات از بین رفت، مردم مؤمن شدند، مؤمنین با همدیگر برادر شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی تشکیل داد، بساط آقای عبدالله برچیده شد، عبدالله شد دشمن کینه ورز پیغمبر صلی الله علیه و آله، بینید سیاسی است قضیه، صحبت شخصی و این‌ها نیست، مسأله سیاسی است، یعنی یک ضد انقلابی در جامعه‌ی اسلامی پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود آمد، علت ضد انقلاب بودن‌شان هم این بود که این‌ها

داشتند سودای یک حکومتی را در سر می‌پروراندند که همه کاره‌ی آن حکومت خودشان بودند. مثل کی؟ مثل این ضد انقلاب‌های ایران، شما فکر می‌کنید ضد انقلاب‌های ایران چرا ضد انقلاب‌ند، با حکومت اسلامی چرا بدند. این‌ها کسانی هستند که قصد حکومت داشتند، خواب حکومت دیده بودند، نمی‌توانستند تحمل کنند که حکومتی به وجود بیاید که در آن حکومت، اسلام و مسلمین و فقها متکی به توده‌های مردم و عامه‌ی مردم اداره‌ی جامعه را به دست بگیرند. این را تصورش را نمی‌کردند، حالا هم تحملش را نمی‌توانند بکنند. لذا می‌جنگند، آنها هم همین جور، نفاق از این جا به وجود آمد. یک عده‌ی دیگری هم منافقینی بودند که «فی قلوبهم مرض» دور عبدالله‌این‌ابی جمع شدند، جریان نفاق به وجود آمد. پس ببینید نفاق یک جریان سیاسی است، یک خطر عمده است که اگر شناخته نشود برای اسلام و برای مسلمین خطرات زیادی دارد. لذاست که قرآن در چندین جا از جمله در همین سوره‌ای که ما داریم تفسیر می‌کنیم، سوره‌ی منافقون، پرداخته است. به نشانه‌ها و علائم این جریان. علامت یک آدم، دو آدم نیست، ممکن است حالا همه‌ی این علامت‌ها در یک شخص نباشد، اما این مجموعه‌ی منافقین را که در نظر می‌گیری مجموعه‌ی این علامات را دارد.

بخش چهارم: بسترها و عوامل ایجاد نفاق

خلف وعده

قرآن کریم از زبان برخی انسان‌ها، در سوره‌ی توبه، این گونه بیان می‌فرماید که به پروردگار عالم عرض کردند که پروردگارا به ما از فضل خودت، یعنی از نعمت دنیا بده تا ما انفاق کنیم «فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ» (توبه، ۷۶)، وقتی خدا از فضل خود و از نعم دنیوی به آنها داد، بخل ورزیدند و انفاق نکردند «تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (همان)، رو برگرداندند در حالی که اعراض می‌کردند.

پول دار شده بودند، چیزدار شده بودند، دیگر قبول نداشتند آن حرف گذشته‌ی خود را، آن راه گذشته را نمی‌رفتند و نمی‌پیمودند. نتیجه این شد «فَاعْقِبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ» (توبه، ۷۷)، بر اثر این کارشان خداوند متعال نفاق را در دل‌شان افکند. در این جا موجب نفاق، عامل اصلی نفاق چی شد؟ آن کاری شد که خود او انجام داده، اعراض او، رو گرداندن او، امساک او از انفاق موجب نفاق شد. «فَاعْقِبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ» (همان)، چون که با خدای متعال خلف وعده کردند موجب نفاق و عامل نفاق خلف وعده شد، خلف وعده با خدا نه با بندگان خدا، با خدا شما وعده کرده بودید که آدم خوبی باشید، بعد از آنی که از خدا آن چه را که می‌خواستید به شما داد، خلف وعده کردید. ببینید در تمام شوون اجتماعی ما و در همه‌ی رده‌های جامعه‌ی کنونی ما این خطر وجود دارد و باید مواظبش باشیم. خدایا اگر ما پیروز شدیم چنین و چنان خواهیم کرد، پیروز شدیم نکرديم آن کار را. خدایا اگر ما بر این مقصود دست یافتیم، غرور ما را نخواهد گرفت. دست یافتیم و غرور ما را گرفت. اگر به این پست، به این مقام دست یافتیم به مردم خدمت خواهیم کرد، به این مقام دست یافتیم به مردم خدمت نکردیم. «بما اخلف الله» وعده شامل همه‌ی این‌ها می‌شود، مواظب باشید، خیلی باید مواظب باشیم، همه‌ی افراد، همه‌ی مردم و به خصوص کسانی که مسؤولند در جامعه‌ی اسلامی. البته در جامعه‌ی اسلامی همه مسؤولند. این را هم به شما بگویم، پاسداری کار همه است، تبلیغ کار همه است، اداره کار همه است، کمک به حل مشکلات کشور کار همه است، منتهی یک عده‌ای مسؤولیت بیشتری دارند، چون اسم‌شان و مشخصات‌شان معلوم است سر یک کاری گذاشته شده‌اند، یک کاری به آنها سپرده شده است. اگر چنان چه تخلف بکنیم خدا نفاق را به ما خواهد داد، یعنی نتیجه‌ی عمل ما به طور طبیعی نفاق است. در دل ما آن شمع ایمان یواش یواش بی‌فروغ می‌شود. آن جان ایمان

آن گل ایمان بر اثر این که آب و تغذیه‌ی لازم به او نرسیده بی رنگ و بو می‌شود، افسرده می‌شود. این یعنی نفاق، ظاهرمان همان ظاهر قبلی است، ظاهرمان را عوض نکردیم همان ادعای ایمان همان رفتارهای مؤمنانه، اما در باطن آن چراغ ایمان دیگر درخشند، نخواهد بود، این می‌شود نفاق. ببینید این کار خود آدم بود این دیگر معلول کار زید و عمرو نیست، تقصیر را بر گردن این و آن نباید انداخت.

سبک‌شمردن آیات الهی (به تمسخر گرفتن آیات)

در سوره‌ی توبه می‌فرماید: «لا تعذبوا» (توبه، ۶۶)، عذر نیاورید، «قد کفرتم بعد ایمانکم» (همان)، کافر شدید بعد از این که ایمان داشتید. به خاطر استهزاء، چون استهزاء کردید به آیات خدا، آیات خدا را به مسخره گرفتید، سبک گرفتید، موجب کفر شما شد. کفر در دل انسان جوانه می‌زند و درخت ایمان در دل انسان برگ و بارش زرد می‌شود و می‌ریزد حالا در این جا هم می‌فرماید: «ذَلِكَ بَأْنَهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (منافقون، ۳)، اول ایمان آوردند، اما بعد کفر ورزیدند. این که چه چیزهایی موجب می‌شود که انسان یواش یواش از ایمان کناره بگیرد، اول آدم می‌شود مؤمن، قبول می‌کند می‌آید توی میدان، بعد یک خورده می‌گذرد، یک توقعی داشته آن توقع برآورده نمی‌شود، یکی از مواردش این است، یک خلأ در علاقه و وابستگی او به وجود می‌آید، اگر چنانچه در پی آن یک توقع بر نیامده‌ی دیگر برایش پیدا شد، یک خورده‌ی دیگر کنار زده می‌شود، بر اثر این که خواسته‌های او برآورده نشده به تدریج از دین کناره می‌گیرد. البته این‌ها مال افرادی است که ایمانشان ضعیف است، ایمان قوی در مقابل این تند بادها می‌ایستد.

بی‌توجهی نسبت به تقویت ایمان

از جمله عوامل بسترآفرین برای نفاق، بی‌توجهی نسبت به تقویت ایمان است.

ممکن است یک عده‌ای از منافقین از اول پوشش تظاهر و ریا نپوشیده باشند، بلکه از اول مثل بقیه‌ی مردم مؤمن بودند، بعد جاذبه‌های گوناگون، هواهای نفسانی، توقع‌ها و خواهش‌های نفسانی، خودخواهی‌ها، غرورها به تدریج آنها را کشاند به طرف کفر «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِم» (توبه، ۷۷). انفاق نکردند، جهاد نکردند برای خدا حرکت نکردند، تلاش نکردند، به وظایف شان عمل نکردند. این موجب شد که این شعله‌ی ایمان در دل آنها تدریجاً خاموش شد. نهال ایمان در دل آنها خشکید. این یک واقعیتی است، ایمان را اگر آبیاری نکنی این به تدریج از بین می‌رود، ایمان مثل یک سنگی نیست که یک جا بگذاری تا آخر بماند. این خصلت‌های انسانی قالباً این طوری است. این‌ها را باید نگاه‌داری کرد تا بمانند و اگر نگاه‌داری نکنید از بین می‌روند. ایمان از این قبیل است، محبت نیز این گونه است، ذکر هم به همین شکل است. اگر این‌ها را انسان در دل حفظ نکند، این‌ها می‌میرند، این‌ها ایمان را حفظ نکردند، شهوت‌رانی کردند، هواپرستی کردند، این موجب این شد که ایمان از آنها گرفته شد، و به آنها کفر داده شد جای خودش را ایمان در دل آنها به کفر داد. بعضی از مفسرین گفته‌اند نه، «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا»، یعنی به ظاهر ایمان آوردند در باطن کافر شدند. به نظر این مفسرین این تم که در این جا آمده برای تراخی زمانی نیست، برای این نیست که نشان بدهد که اول ایمان آوردند. در یک زمانی، بعد از آن کافر شدند، نه، این تراخی بین ظاهر و باطن است، جدایی بین صورت و معنا است، در صورت مؤمن در باطن کافر. به نظرم ظاهر آیه این را نشان نمی‌دهد، اگر چه بسیاری از مفسرین و بعضی از بزرگانی که ما می‌شناسیم در بین مفسرین این معنا را ذکر کرده‌اند. ظاهر قضیه همانی است که ما گفتیم.

ثمره و نتیجه‌ی نفاق

بسته شدن دل و جان

این تذبذب ایمانی که در اهل نفاق وجود دارد، مؤمن شدن، کافر شدن، گاهی باز دوباره مؤمن شدن، باز دوباره کافر شدن، این یک پیامدی دارد. آن پیامد آثاری را در منافق ایجاد می‌کند و آن بسته شدن دل اوست، «فطیع علی قلوبهم» بر دل این‌ها مهر زده می‌شود، یعنی در دل این‌ها بسته می‌شود، این کنایه است. یک جای دیگر هم قرآن همین تعبیر را دارد «ختم الله علی قلوبهم» (بقره، ۷)، که در باره‌ی کفار است. خدا مهر می‌زند بر دل آنها، دل آنها را می‌بندد. گویی که دل، که آن قوه‌ی دراکه‌ی وجود آدمی است، آن نفس گویا و شنوای انسانی است که از او تعبیر می‌شود به دل و مراد این قلبی که توی سینه‌ی انسان است نیست، آن را در معارف اسلامی تشبیه کرده‌اند به یک شیئی، یک موجود گیرنده‌ای. مثلاً فرض بفرمایید ظرفی که درش باز است و در او مثلاً آب زلال داخل می‌شود، یک وقت هم مثلاً درش بسته می‌شود، دیگر هیچ آبی داخل آن نمی‌شود. یک کوزه‌ای که درش را گل بگیرند هیچی در او داخل نمی‌شود، هیچ آبی داخلش وارد نمی‌شود. یک چنین تشبیهی در معارف اسلامی نسبت به دل وجود دارد. روح انسانی و آن قوه‌ی گیرنده‌ی انسانی که معارف را می‌گیرد، یاد خدا را می‌گیرد، اخلاق را می‌آموزد، معرفت و حکمت را تعلیم می‌گیرد، این باید باز باشد تا از همه‌ی فرستنده‌ها و دهنده‌های ایمان و حکمت بتواند استفاده کند، یعنی از سخن انبیا از کلام قرآن، از تفکر و تدبر در آن. اگر این انفتاح در قلب انسان نباشد، این گشایش در روح انسان نباشد، هر چه بگویند استفاده نمی‌کند و لذا شما می‌بینید آیات قرآن به گوش خیلی‌ها می‌رسد، اما همه‌ی آن خیلی‌ها از آن آیات استفاده نمی‌کنند. کلام پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نصایح حسنه، معارف عالیه. یک تعبیر لطیفی در قرآن هست در باره‌ی همین جور آدم‌ها، البته در باره‌ی کفار است، اما کفار هم انسانند از این جنبه‌های انسانی و خصوصیت‌های انسانی کفار هم مثل منافقین

هستند. حالا خواهم گفت کفار هم مثل آن مؤمنینی هستند که عمل نمی‌کنند که این طبع قلب در مورد آنها هم آمده. انسان هستند دیگر این خصوصیت‌های انسانی کافر و مؤمن و منافق و غیر منافق نمی‌شناسد. اگر چنان چه یک بلیه‌ی انسانی را فرض کنیم ممکن است همه به این بلیه گرفتار شوند. در باره‌ی کفار تعبیر این است که «اولئک ینادون من مکان بعید» (فصلت، ۴۴)، با این که قرآن برای آنها خوانده می‌شود، حرف پیامبر ﷺ بر آنها خوانده می‌شود، آنها از راه دور ندا می‌شوند. شما وقتی که از راه دور یک صدایی را می‌شنوید ممکن است یک آدمی مثلاً دارد یک شعری می‌خواند، فرض کن اولاً از راه دور که آدم گوش می‌کند، فقط آهنگ را می‌شنود، مضامین را آدم نمی‌فهمد، صدا به گوش آدم می‌خورد، پرده‌ی گوش انسان آن صوت را می‌فهمد، مفاهیم را نمی‌فهمد، این خاصیت راه دور است. این یکی، ثانیاً آن ظرافت‌ها و دقت‌های آواز و آهنگ هم از راه دور فهمیده نمی‌شود، از راه دور فقط یک‌هایی شنیده می‌شود، اما این خواننده الآن دارد چه ظرافت‌هایی، چه زیبایی‌هایی، چه ارتعاش‌هایی در صدایش به کار می‌برد و چه زیر و بمی به صدا می‌دهد، این از راه دور قابل فهمیدن نیست، از نزدیک قابل فهمیدن است. یک نفر که دارد آواز می‌خواند شما از راه دور می‌فهمید که بله یک‌هایی دارد می‌کند، آدم می‌فهمد خوش صداست یا بد صدا اما نمی‌فهمد که این چه ظرافتی، چه زیر و بم زیبایی دارد به کار می‌برد. این هنر‌نمایی‌های خوانندگی از راه دور فهمیده نمی‌شود. با این که از راه دور و از راه نزدیک هر دو به هر حال صدا شنیده می‌شود. این صدا به گوش به پرده‌ی گوش که گیرنده‌ی صداهاست می‌رسد، آن فهمیده می‌شود، این فهمیده نمی‌شود. تشبیه می‌کنند کفار را، بی‌دلان را، کسانی را که حقایق و مواظظ حسنه را نمی‌فهمند، نمی‌بینند با این که به گوش‌شان می‌خورد، این طبع قلب است.

بسته شدن دل برخی از اهل ایمان

علاوه بر این‌ها درباره‌ی مؤمنین عاصی هم طبع قلب آمده، مؤمن‌ند، اما مؤمنینی که به دستور اسلام و دستور پیغمبر عمل نکردند، اگر چه به حد منافق نرسیدند، «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (توبه، ۸۷). این درباره‌ی آن کسانی است که پیغمبر ﷺ در مورد آنها می‌گفت بیاید برویم جهاد، با کفار بجنگیم این‌ها هی عذر می‌آوردند که در سوره‌ی شریفه‌ی توبه در آن بخشی که در باره‌ی جهاد حرف می‌زند، پر است از گله و گلایه‌ی پیغمبر ﷺ از دست این مؤمنین بی‌حرکت و بی‌خاصیت «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي فَلَا تَفْتَنِي» (توبه، ۴۹)، «يَقُولُونَ اِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ» (احزاب، ۱۳)، برای این که به جهاد نروند هی بهانه می‌آوردند، این که شما دیدید و یا شنیدید که گاهی امام می‌فرمودند که مردم امروز ما از مؤمنین صدر اول هم در بعضی شؤون مؤمن‌تر و بالاترند به خاطر همین است. مردم ما را می‌دیدید چه طور سر از پا نشناخته می‌رفتند جهاد، چقدر ما جوان و پیر و کامل مرد داشتیم که به اصرار خودشان رفته بودند میدان جنگ. فراوان از همه‌ی شهرها از همه‌ی مناطق کشور، در مورد به جبهه رفتن بچه‌ها در زمان پیغمبر ﷺ موارد کمی ما سراغ داریم، اما این قدر با این همه شور و شوق، ما ندیدیم که رهبر انقلاب با مسؤولین امر یا فرماندهان نظامی و سپاه پاسداران به یک مردمی بگویند بیاید بروید جنگ این‌ها بگویند ما نمی‌توانیم بیایم، ما نمی‌آییم. در حالی که در زمان پیغمبر ﷺ، پیغمبر ﷺ می‌گفت که بیاید این‌ها می‌گفتند که «ان بيوتنا عورة». خانه‌هایمان بی سر پناه است، اجازه بدهید ما مثلاً نرویم. ببینید یک چنین حالاتی در مؤمنین آن زمان و در مسلمانان آن دوران زیاد پیدا می‌شد. البته ضعاف الایمان بودند، افرادی بودند که ایمان‌هایشان ضعیف بود، تازه مسلمان بودند، اما می‌خواهیم بگوییم این که مردم ما از لحاظ ایمان این پیشرفت را پیدا کردند که زدند رو دست مسلمانان نام و نشان‌دار تاریخ اسلام این حرف درستی است، و تا وقتی مسلمانان همین علاقه‌مندی و همین

شور و شوق را در میدان فداکاری و جهاد داشته باشند، دشمنان محکوم به شکست است. هر وقتی که از این شور و از این علاقه‌مندی خدای نکرده ملت اسلام بیفتند، این پیشروی‌ها متوقف خواهد شد. شما خیال نکنید که بدون فداکاری بدون تلاش بدون مجاهدت خدا چیزی به انسانی در دنیا خواهد داد، ابداً. تا حالا هم که پیش‌رفتید به خاطر این قدرت نمایی‌ها و فداکاری‌ها بود که کردید. به هر حال می‌فرماید که آن کسانی که راضی شدند که بمانند در شهر و میدان جنگ نرفتند، «قطع علی قلوبهم»، مهر به قلوب این‌ها خورد. پس ببینید این مؤمن است، اما تعبیر «قطع علی قلوبهم» در باره‌ی او هم هست.

پیامد بسته‌شدن دل

بی‌بهره بودن از بصیرت و فهم دقیق

در پی «قطع علی قلوبهم» یک جملاتی در آیات مختلف آمده که این پیامد را برای ما آشکار می‌سازد یک جا دارد «و طبع علی قلوبهم فهم لایفقهون» (توبه، ۸۷)، مثل همین آیه‌ای که مورد بحث است، بر دل‌های این‌ها مهر زده شد دل‌های این‌ها بسته شد نتیجه این شد که آنها نیکو نمی‌فهمند فقه یعنی فهم دقیق، و عمیق یعنی خوب درک نمی‌کنند، ظواهر را می‌بینند این پیامد طبع قلب می‌شود بعضی جاها می‌فرماید که: «و طبع علی قلوبهم فهم لایعلمون» (توبه، ۹۳)، طبع قلب بوجود می‌آید و آنها علم پیدا نمی‌کنند یک وقت انسان به خاطر طبع قلب جواری می‌شود که به عمق بینش یک مسئله‌ای نمی‌رسد مثلاً فرض کنید در باره‌ی معرفت خدا بحث می‌کنند در باره‌ی جهاد حرف می‌زنند در باره‌ی خصوصیات رقیق انسانی حرف می‌زنند این نمی‌فهمد اصلاً نمی‌گیرد گیرنده‌ی او نمی‌گیرد یک وقت به این صورت است این عدم فقه است یعنی چیزهای دقیق را نفهمیدن اما عدم علم این است که حتی چیزهای نه چندان دقیق را هم علم پیدا نمی‌کند عالم نمی‌شود، درک نمی‌کند نمی‌فهمد در دل او پرده‌ای بوجود می‌آید و دل او گرفته و

بسته می‌شود طبع قلب پیدا می‌کند به عنوان مثال اصل معرفت پروردگار یک چیز دشواری نیست یک چیز ساده‌ی است با اندک توجه‌ای با اندک تأملی انسان می‌تواند به وجود خداوند به وجود صانع و آفریننده پی‌برد چیز مشکلی نیست با یک توجه انسان می‌تواند بنهد که برای هر حادثه‌ای هر پدیده‌ای هر حرکتی یک آفریننده‌ای یک پدید آورنده‌ای وجود دارد این چیز طبیعی است این خیلی دقت و تأمل نمی‌خواهد اما بعضی همین را نمی‌فهمند همین چیز ساده را بعضی نمی‌توانند به دل خودشان وارد کنند اگر ده هزار پدیده‌ی معمولی را به او نشان بدهند جدا جدا و بگویند آقا این پدیده به خودی خود به وجود آمده رد می‌کند قبول نمی‌کند اما مجموعه‌ی این عالم را اگر بگویند دست صانع و محدثی بوجود نیآورده این را می‌تواند قبول کند قبول می‌کند می‌بینید هم که قبول می‌کنند مادیون عالم ملحدین عالم، آن ملحدی که قبول می‌کند دنیا بدون علت شاعر و عالم و دست قادر و توانایی و مریدی بوجود آمده یعنی دست قدرت خداوند آن ملحد بی دینی که این را قبول می‌کند او هرگز قبول نمی‌کند که چراغی پر نور به خودی خود بتواند بوجود بیاید این ابزار به خودی خود بتواند بوجود بیاید می‌گوید مگر چنین چیزی ممکن است این ابزار پیچیده است با دقت با ظرافت، خوب معلومه که ظرافت به خرج داده‌اند که این را ساخته‌اند این ظرافت را اینجا می‌بیند اما ظرافت‌های بی‌شمار آفرینش را نمی‌بیند ظرافت چشم خودش را نمی‌بیند، ظرافت حنجره‌ی خودش را نمی‌بیند، ظرافت سلول‌های خودش را نمی‌بیند، ظرافت دانه دانه گلبول‌های خودش را نمی‌بیند «طبع علی قلوبهم فهم لایعلمون» (همان)، این علم پیدا نمی‌کند به خاطر چی، به خاطر همان بسته‌بودن دل، در بستن بودن دل خودش را به جایی رسانده به حدی رسانده که قلب او نمی‌تواند حقایق و معارف به این صراحت و به این سادگی را هم ببیند و درک کند گاهی این جواری می‌شود گاهی از این هم بدتر می‌شود یک جا داریم در

قرآن که «و نطیع علی قلوبهم فهم لایسمعون» (اعراف، ۱۰۰)، یعنی حتی چیزهای حسی را هم درک نمی‌کنند داریم‌ها آدم‌هایی که طبع قلب یعنی گرفته و بسته بودن دل کار آنها را به جایی رسانده که محسوسات را هم حتی درک نمی‌کنند احساس نمی‌کنند آنچه را که می‌شود به گوش شنید را هم نمی‌شنوند، از این گونه طبع قلب‌ها را زیاد می‌بیند وضع این جامعه را می‌بیند این تحول را می‌بیند این برانگیختگی عظیم را در این مردم، می‌بیند دشمنی شرق و غرب را با این نظام و مقاومت بی‌نظیر و افسانه‌ای این نظام را با شرق و غرب، نمی‌تواند در عین حال درک کند و بفهمد که این نظام یک نظامی است مستقل و مردمی آن ضد انقلاب‌هایی که در بیرون نشسته‌اند بلندگوهای زنگ زده‌ی اجانب را دست گرفته‌اند و از بلندگوی آنها دارند حرف می‌زنند می‌بینند که امروز این ملت تنها ملتی است که با اتکای به خدا دارد در مقابل قدرت‌های بزرگ مقاومت می‌کند چیز آشکاری است دلیلش هم این است که شرق و غرب دارند با ما می‌جنگند دارند ستیزه می‌کنند اینها چیه، این همان «فهم لایسمعون» است.

راه باز شدن دل و قلب

از آنجا که این بسته شدن دل بر اثر عمل خود افراد به وجود آمده، راه باز شدن آن هم به برگشتن آنهاست. اما این برگشتن یک قدرت می‌خواهد، یک حرکت می‌خواهد، مثل آدمی که گیجه، خوابه هر چی این آدم خواب آلودی را که گیج هم هست، مثلاً ساعت‌هایی نخوابیده یا یک داروی خواب آوری خورده، هر چه بیدارش می‌کنند، این یک غلطی می‌زند، یک صدایی از خودش درمی‌آورد، باز چشمانش را روی هم می‌گذارد. هرچه صدایش می‌زنید گوشش می‌شنود، احساس هم می‌کند، اما قدرت این که پاشه ندارد، اصلاً نمی‌تواند پاشه، لخته، افتاده. آیا این نمی‌شود بیدار بشود؟ چرا این در یک لحظه همان وقتی که صدا را می‌شنود، همان وقتی که احساس می‌کند که دارند بیدارش می‌کنند، اگر یک لحظه

بر تمایل خوابیدن غلبه پیدا کند، تصمیم بگیرد، اراده کند، یک حرکت به خودش بدهد بیدار می‌شود. می‌شود مثل بقیه‌ی مردم می‌ایستد. کسانی که دل این‌ها گرفته شده و تحت تأثیر تبلیغات غلط یا هواپرستی، هوسرانی، دنیاطلبی، قدرت‌طلبی، غرورهای بی‌جا دل آنها این طور بازیچه‌ی نفهمی‌ها و جهالت‌ها شده، این‌ها دوباره دل‌شان را باز کنند، خودشان را آماده‌ی شنیدن حقایق کنند، گوش‌شان را باز کنند، چشم‌شان را باز کنند، از خواب بیدار بشوند، می‌شود با یک قدرت، با یک حرکت، این قدرت را متأسفانه کم‌تر کسی به خرج می‌دهد، کم‌اند آن کسانی که اراده می‌کنند و یک مرتبه برمی‌گردند. در تاریخ داریم، این تأیینی که در تاریخ هستند، این کسانی که غرق در فساد بودند، ناگهان متنبه شدند و برگشتند، همین داستان‌هایی که شنیده‌اید یک عمر مثلاً دزدی می‌کرده، یک عمر مشغول فساد بوده، فسادهای گوناگون، فحشا و فساد و غرق بوده تا خرخره توی این منجلاب، ناگهان ملتفت شده، به خود آمده، ای داد چه می‌کنم تا کی بناست این جور باشم، توبه کرده و برگشته. این‌ها از همان کسان هستند، با این که دل‌شان بسته بود، گناه دل آنها را بسته بود، از شنیدن حرف‌ها و نوشیدن پیام الهی محروم بودند، ناگهان به خود آمدند. این‌ها هستند، اما کم‌اند «فلا یؤمنون الا قلیلاً» (نساء، ۱۵۵)، ایمان نمی‌آورند، مگر گروهی اندک. پس بنا بر این این‌ها می‌توانند با ذکر، با دعا، با عبادت، در خانه‌ی خدا رفتن، از خدا خواستن، پناه به خدا بردن، می‌توانند دل خودشان را باز کنند و آن افتتاح لازم را به دل خودشان بدهند.

هشدار به مؤمنین نسبت به عوامل غفلت زا

مال و فرزند

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون، ۹)، آخر این سوره است، می‌فرماید: ای کسانی

که ایمان آورده‌اید مشغول نکند شما را اموالتان و همچنین اولادتان از یاد خدا. این یک چیز بسیار مشغول کننده است. البته برای بعضی مال مشغول کننده‌تر است، برای بعضی هم اولاد مشغول کننده‌تر است. هستند واقعاً کسانی که مال دنیا حتی از اولادشان مشغول کننده‌تر است. به اولادشان حتی نمی‌پردازند. آن قدری که آنها را یک تربیت ابتدایی بکنند، از درس‌شان، از بحث‌شان، از رفیق‌شان، از اشتغال‌شان بپرسند، حتی این اندازه هم وقت صرف بچه‌هایشان نمی‌کنند. اما صرف مال‌شان چرا. از صبح می‌روند، مشغول‌ند، تا شب مشغول‌ند، وقتی هم که برمی‌گردند باز هم مشغول‌ند یعنی الظاهر در میان اهل و عیال و خانواده و این‌ها هستند، اما در باطن در فکر مال و شیوه‌هایی که امروز به کار زده، شیوه‌هایی که فردا باید به کار بزنند و از این قبیل. شاید کسانی هم باشند که علاوه بر این که به مال بیشتر از فرزند اشتغال دارند، مال برای‌شان از فرزند عزیزتر هم باشد. شاید تعجب کنید، ابتدائاً که آیا چنین چیزهایی می‌شود چنین کسانی اصلاً تصور می‌شود، باشند. بله هستند کسانی که برای‌شان فرزندشان آن تأسفی را ایجاد نمی‌کند که مال ایجاد می‌کند، آن فرحی را ایجاد نمی‌کند که مال ایجاد می‌کند. یک چنین چیزهایی هم هست، بله. مشغول نکند شما را اموال و اولاد که اشتغال شما باعث شود که شما یاد خدا را کنار بگذارید، ذکر الله را دیگر نداشته باشید، به یاد خدا نیفتید (القاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۱۶-۱۵، ۱۷۵). آنی که اشکال دارد این است، آنی که برای شما خسارت است این است که مال و فرزند شما را از یاد خداوند غافل کند. اگر صحبت یاد خدا نباشد، اگر مال و فرزند مزاحم یاد خدا نباشند، این‌ها اشکالی ندارد. یاد خدا را هم انسان داشته باشد، مال و فرزند هم داشته باشد. آنی که ملاک هست که به آن توجه باید بکنیم، این است که یاد خدا قربانی نشود در این بین، از دست نرود، که اگر یاد خدا از دست رفت و انسان خدا را فراموش کرد خدا هم انسان را فراموش می‌کند، یعنی خدا انسان را از چشم می‌اندازد، به انسان نظر نمی‌کند که این امر دارای پیامد خواهد بود.

پیامد عوامل غفلت زا

خود فراموشی و تحیر و سرگردانی

«نَسُوا اللَّهَ وَ نَسِيَهَا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (توبه، ۶۷)، خدا هم آنها را فراموش کرد، هنگامی که آنها خدا را فراموش کردند از خویشتن خویش هم فراموش می‌کنند. «نَسُوا اللَّهَ وَ أَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (حشر، ۱۹)، خدا را فراموش کردند خدا خود آنها را از یادشان برد. وقتی که انسان خود را فراموش کرد، شخصیت خود را فراموش کرد هدف خود را فراموش کرد، کاری را که شایسته است انجام بدهد فراموش کرد، می‌شود مثل انسان‌های گمراه و حیرانی که امروز در سطح دنیا زیادند؛ دنیا طلب‌ها، حیرت‌زده‌ها، خود فراموش کرده‌ها. این افرادی که زیر بار قدرتها رفتند، مانند منافقین، قدرت‌ها را پذیرفتند، قدرت‌های شیطانی را، شیطان را در جان و مال خود شریک کردند، شخصیت خودشان را فراموش کردند. این‌ها همه کسانی هستند که از خود فراموش کردند. وقتی یک ملتی از خود فراموش می‌کند، می‌شود مثل دوران رژیم گذشته و ملت ایران که از خود فراموش کرده بود، همین طور یک حرکت خود فراموشانه‌ای داشت که نه شخصیت خودش، نه عزت خودش و نه تکلیف خودش، هیچی را ملتفت نبود. یک عده ظالم، زورگو، خبیث، کافر، فاسق، بی‌ایمان به خدا او را به هر طرف که مایل بودند می‌کشاندند و او هم می‌رفت و این خاصیت همه‌ی ملت‌هایی است که از خود فراموش می‌کنند. ملت‌هایی که شخصیت خودشان از یادشان می‌رود، غرق می‌شوند در آن چیزهایی که قدرت‌های طاغوتی می‌خواهند آنها را در آنها غرق کنند. به فکر منافع و مصالح انسانی خودشان نیستند، به فکر دل‌شان، فکرشان، روح‌شان حتی دنیای دراز مدت خود نیستند. به فکر نیازمندی‌های روزمره‌ی خود هستند، به فکر شهوات خود هستند، این خود فراموشی است، یعنی آن خود انسانی را انسان فراموش کند، یعنی شخصیت انسانی را انسان فراموش کند. این مصداق آن انسانی است که «فانسهم انفسهم». و آن انسان و آن

جامعه‌ای که خودش را می‌یابد مثل آن جوامعی هستند که ظهور هدایت در آنها انجام می‌گیرد، یکی‌ش جامعه‌ی خود ماست، یکی‌ش جامعه‌ی زمان پیغمبر ﷺ است. شما ببینید آن انسانی که هم‌اش جز علف‌ش نبود، مثل بهایم، طبق تعبیری که در روایات است همت‌ش فقط علف‌ش و شکم‌ش بود، داشت همان طور می‌گشت توی مکه یا قبایل اطراف مکه، سر یک قرص نان، سر یک ظرف شیر شتر آدم می‌گشت و به فکر هدایت خود، به فکر تعالی، به فکر معارفی که انسان می‌تواند به آن برسد، اصلاً نبود. اسلام آمد از این انسان یک اباذر ساخت، یک عمار ساخت، آن مبارزان فی سبیل الله را ساخت، آن انسان‌های تاریخ ساز را ساخت. در زمان خود ما هم همین طور از این مردمی که ماها بودیم، به فکر مصالح‌مان، به فکر آینده‌مان، به فکر عزتمان، به فکر حتی آینده‌ی دراز مدت‌مان نبودیم، یک جامعه‌ای ساخت که امروز در دنیا تعیین کننده‌ی جغرافیای سیاسی دنیاست. الآن ملت ایران در حقیقت ترکیب و نقشه‌ی سیاسی دنیا را دارد تعیین می‌کند، تعادل سیاسی را که به سود ابر قدرت‌هاست دارد برهم می‌زند. این موازنه‌های سیاسی را که به وجود می‌آورند، دارد برهم می‌زند. اگر این انقلاب نبود، اگر این بیداری نبود، امروز اسرائیل با خیال راحت هر کار می‌خواست کرده بود، ابرقدرت‌ها این ناراحتی خیالی را که امروز دارند نداشتند، الآن هم همین جور است، الآن هم ملت ایران با ایجاد منطقه‌ی اسلامی، یعنی منطقه‌ی دور از جاذبه‌ی ملت‌های شرق و غرب توانسته این حلقه‌ی اتصالی را که تمام این منطقه را مثل یک شبکه در اختیار قرار گرفته بود برهم بزند. این جا امریکا مسلط بود، تسلط عظیمی داشت، این تسلط را انقلاب از بین برد. بین شرق و غرب عالم یک سلسله‌ای وجود داشت، یک زنجیره‌ای وجود داشت که ایران زمان رژیم پهلوی یکی از حلقات این زنجیره بود. این زنجیره را ملت ایران و مردم ایران شکست، یعنی این جور تعیین کننده شد. این زنجیره را پاره کرد. امروز ما در مقابل

قدرت‌های زورگو ایستاده‌ایم و داریم ضربه وارد می‌کنیم. ما هستیم که طرف‌های خودمان را خسته کردیم. این بر اثر چیست؟ این بر اثر به خود آمدن، خود را یافتن است. ذکر الله در یک ملت، ذکر این قدر اثر دارد. لذاست که اگر به ما می‌گویند «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» مال و ولد شما را از یاد خدا نبایستی غافل کند، یاد خداست که برای ما ارزشمند و تعیین کننده است (ر.ک: قمی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ۳۰۶). و این ملت را بیدار می‌کند یک ملت را به حرکت می‌آورد، او را موفق می‌کند. «و من يفعل ذلك» آن کسی که چنین بکند، یعنی غافل کند خودش را به وسیله‌ی مال و به وسیله‌ی ولد از یاد خدا این «فاولئک هم الخاسرون» این‌ها زیان کارانند. چرا؟ چون هم مال از دست‌شان می‌رود و هم ولد. اگر چنانچه مال و ولد را فدای خدا آدم بکند، خدا را فدای مال و ولد نکند، اگر لازم شد آن جایی که تعارض است بین مال و فرزند و خدا، آنجا خدا را انسان انتخاب کند و چشم ببوشد از مال و ولد، آنجا انسان خسارت نمی‌کند، یا مال و ولد برای انسان می‌ماند، خوب هم دنیاست هم آخرت یا اگر مال و ولد برای انسان نماند آن کفهی سنگین‌تر و بهتر که خداست. آن برای انسان می‌ماند. آن برای انسان ارزش دارد و آن می‌ماند برای آدم، و خدا وعده کرده که به مؤمنین و طرفداران خودش از زینت‌های دنیا هم آن مقداری که لازم دارند بدهد و می‌دهد. اگر برای خدا آدم کار کند، خدای متعال آنچه را که برای دنیا لازم دارد هم به آدم می‌دهد.

بخش پنجم: راهبرد مبارزه با نفاق

برخورد صریح و آشکار

عبدالله‌ابن ابی در جنگ بنی‌المصطلق بر اثر یک جریان، یک حرف‌های خلافی می‌زند نسبت به پیغمبر ﷺ و زیدبن ارقم، که از قبیله‌ی خود عبدالله‌ابن ابی منافق

بود، می‌آید به پیغمبر ﷺ خیر می‌دهد که عبدالله این حرف‌ها را زد. پیغمبر ﷺ عبدالله ابن ابی را می‌خواهند. می‌گویند این حرف‌ها را زدی، یعنی با او صریح برخورد می‌کنند. در منطق پیامبر ﷺ این صریح برخورد کردن بهترین وسیله‌ی افشا کردن و کند کردن حربیه‌ی منافق است. منافق در تاریکی می‌تواند زندگی کند. راه مبارزه‌ی با او این است که شما این تاریکی را برطرف کنید، فضا را روشن کنید. منافق مایل است پشت پرده حرکت کند. اگر بخواهی از شر او در امان باشی و بخواهی حربیه‌ی او را کند کنید، باید این پرده را پس بزیند تا چهره‌ی او آشکار شود و الا اگر چنانچه او در تاریکی زندگی کند و شما در تاریکی با او زندگی کنید، خوب او به نفاق خودش ادامه خواهد داد. منافق را باید فهمید و فهماند که منافق است و قلباً کافر. در همان روزهایی که در ایران بسیاری از افراد، بسیاری از چهره‌ها، بسیاری از به اصطلاح شخصیت‌های سیاسی معتقد بودند که گروه منافقین خلق باید با آنها مدارا کرد، باید به رویشان نیاورد که این‌ها اعتقادی به اسلام و امام و انقلاب ندارند، در بحبوحه‌ی این ملاحظه‌کاری‌ها، در بحبوحه‌ی این تاریکی‌ها امام صریحاً و آشکارا در یک صحبتی گفتند که من این‌ها را می‌شناسم، نجف پیش من آمدند، این جوری صحبت کردند، این جوری دروغ گفتند، این جوری خلاف گفتند، آشکار کردند قضیه را و آنها دیدند دیگر نمی‌توانند زندگی کنند زیر پرده. قرار بود زیر پرده بمانند، عضوگیری کنند، باز هم امکانات جمهوری اسلامی را بگیرند تا یک روزی علیه جمهوری اسلامی آن امکانات را به کار ببرند. امام پرده را پس زد همه می‌فهمیدند قضیه چیست. کار را تمام کرد این صراحت، صراحت قرآنی است. کسی ایراد نگیرد که چرا؟ پیغمبر ﷺ می‌توانست به رو نیاورد که عبدالله ابن ابی منافق است، اما پیغمبر ﷺ به رو آورد، نه یک جا، در جاهای مختلف. البته عبدالله ابن ابی از این منافقین زمان ما نجیب‌تر بود و آدم‌تر بود، برای خاطر این

که عبدالله ابن ابی بعد از آنی که فهمید که پیغمبر ﷺ دانسته که او منافق است، عکس العمل حادی از خودش نشان نداد. ماند در جامعه، حتی بعضی خیال می‌کردند که پیغمبر ﷺ او را خواهد کشت، حتی پسر خود عبدالله که اسمش عبدالله ابن عبدالله ابن ابی بود آمد خدمت پیغمبر ﷺ و عرض کرد یا رسول الله ﷺ من شنیدم که پدر مرا شما می‌خواهی بکشی، چون منافق است. من خواهش می‌کنم اگر قرار شد او را بکشی بده خود من او را بکشم که پسر او هستم، برای خاطر این که ممکن است اگر کسی غیر از من او را بکشد من معروفم توی قبیله که به پدرم خیلی مهربانم، اگر چنانچه کسی دیگر او را بکشد ممکن است خدای نکرده در دل من یک کدورتی نسبت به یک مسلمانی پیش بیاید و من عکس العمل نشان بدهم، آن وقت به یک مؤمنی به خاطر یک کافری من آسیب برسانم. پیغمبر ﷺ فرمودند نه، برو پهلوی پدرت باش باز هم باهاتش مهربانی کن ما قصد کشتن پدر تو را نداریم. پیغمبر ﷺ صریحاً می‌فهماند که او کافر است و موضع‌گیری می‌کند، اما نسبت به او شدت عمل هم به خرج نمی‌دهد. چرا؟ چون او نمی‌خواهد کار خلافی بکند، او هم در جامعه‌ی اسلامی ماند و بعد از چندی هم مرد و تمام شد، کما این که منافقین زمان ما هم اگر چنانچه وقتی افشا شدند، مشغول کار خودشان می‌شدند، کسی به کار آنها کاری نداشت. اگر چنانچه چه آنها بنای تعرض به جامعه‌ی اسلامی را نمی‌گذاشتند، بچه‌ها را نمی‌کشتند، توی خیابان‌ها نمی‌آمدند، شلوغ نمی‌کردند، اسلحه‌ی مردم را روی خود مردم نمی‌گشودند، رذالت نمی‌کردند، البته کسی به آنها کاری نداشت، اما معلوم می‌شد که این‌ها، آنهايي که می‌گفتند هستند دیگر نیستند. آشکارا مشخص می‌شد. بنابراین از خصوصیات رهبر درست و صحیح و الهی این است که در مقابل منافق با صراحت عمل می‌کند. ممکن است به منافق سخت‌گیری نکند، منافق را مثلاً بلافاصله و فوراً مورد عقوبت قرار ندهد، اما قبول نمی‌کند نفاق او را؛ یعنی

تحت تأثیر نفاق او قرار نمی‌گیرد. آشکارا و صریح حقیقت را بیان می‌کند. این از خصوصیات یک رهبر الهی است. لذا این سوره به این ترتیب شروع می‌شود «اذا جاءك المنافقون» (منافقون، ۱)، هنگامی که می‌آیند نزد تو منافقان، «قالوا نشهد انك لرسول الله» (همان)، می‌گویند به تو ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر ﷺ خدا هستی «والله يعلم انك لرسوله» (همان)، خدا می‌داند که تو پیامبر ﷺ خدا هستی محتاج شهادت منافقان نیست، اما «والله يشهد ان المنافقين لكاذبون» (همان)، خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغ گویند. این که می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر ﷺ خدایی، قلب ما به پیغمبری تو گواهی می‌دهد، این یک دروغ است. قلب‌شان به پیغمبری تو اصلاً معتقد نیست. ببینید چه صریح می‌گوید به این‌ها، که اعتقادی به پیامبر ﷺ ندارید.

صبر و مقاومت

نفاق از جمله پدیده‌های است که به شدت آسیب‌پذیر است. از این رو برای همیشه قابل دوام و بقا نیست نفاق چیزی نیست که برای همیشه بتواند بماند، بلکه در پی صبر و مقاومت به جا و موضع‌گیری به موقع در برابر او و میدان را خالی نکردن، آن حقیقتی که در پرده است، بالاخره خودش را بیرون خواهد انداخت و آشکار خواهد شد. به عنوان مثال گروه‌های محارب با اسلام در کشور که بعدها دست به اسلحه بردند و با اسلام و انقلاب جنگیدند اول کار می‌گفتند ما امام را قبول داریم منتهی چون امام شخصیت سازش‌ناپذیری بود بی‌پرده و آشکار حقیقتی را که می‌فهمید بیان می‌کرد دانه‌دانه این‌ها از گردونه و از دور خارج شدند، هنگامی که خارج شدند مخالفت و کفرشان را آشکار کردند تا جایی که وقتی توانستند سران‌شان، سردمدارهایشان از دام برهند و خودشان را به آن طرف مرزها برسانند و خاطر خودشان را جمع کنند حتی دیگر فکر این دور و بری‌هایی که در اطراف‌شان بودند را هم نکردند و آنجا هر چه به دهن‌شان آمد گفتند و مخالفت خودشان را آشکارا و صریح بیان کردند و به افشای ماهیت

خودشان پرداختند.

محور قرار دادن ارزش‌ها

در جامعه‌ی اسلامی باید حرکت مردم به سمت اصل و محور قرار دادن ارزش‌ها باشد. ارزش‌ها باید محور باشد. ارزش‌ها چیست؟ ایمان و عمل صالح، ایمان صالح، کار مفید، حرکت صادقانه. کسی که این‌ها را دارد احتیاج ندارد قسم بخورد آن که خوب کار می‌کند، آنی که صادقانه تلاش می‌کند او که لازم نیست قسم بخورد، خوب همه می‌بینند او را اگر جامعه بر محور ملاحظه‌ی اعمال افراد حرکت بکند نفاق برخواهد افتاد اما وقتی جامعه به عمل افراد نگاه نمی‌کند به کار نیکوی افراد نگاه نمی‌کند به سوابق درخشان افراد نگاه نمی‌کند، نگاه می‌کند به ظاهر این‌ها آن وقت نفاق رشد پیدا می‌کند بعضی‌ها می‌آیند قسم می‌خورند بعضی قسم نمی‌خورند به زبان کارهایی مثل قسم خوردن می‌کنند، ظاهرشان را آراسته می‌کنند. بسیار چیز خطرناکی است این چیز خطرناک یک جاهایی توی جامعه‌ی ما هست. ای مؤمنین، ای مجاهدین فی سبیل الله، ای آدم‌هایی که دارای ارزش‌های اصیل هستید، این‌ها را بشناسید میدان به این‌ها ندهید، نباید وضع و فضای جامعه‌ی ما آنچنان باشد که میکروب نفاق بتواند در آن رشد کند، تیز نگاه کنید. لذاست که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نامه و فرمان معروف به مالک اشتر راجع به امتحان و آزمون آدم‌ها خیلی توصیه کرده به صرف این که یک مسؤولی از یک آدم خوشش آمد یا اطمینان به خودی بودن او پیدا کرد نباید به این مقدار اکتفا کند، چهارده قرن قبل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ما را دعوت می‌کند به محاسبه‌ی علمی دقیق در آدم‌شناسی، چرا می‌گوییم محاسبه‌ی علمی دقیق؟ برای خاطر این که می‌گویند به اطمینان شخصی خودت که بدون محاسبه به دست آمده اطمینان نکن، خوب پس انتخاب افراد، گزینش افراد این جور باید باشد. چرا؟ زیرا که: «فان الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم» (نهج البلاغه،

۱۳۷۹، ۵۸۰). می‌گوید برای خاطر این که مردان به تعبیر بنده رندان می‌فهمند که مسؤولان کشور از چه کسی خوش‌شان می‌آید خودشان را به همان شکل درمی‌آورند خوش خدمتی می‌کنند، خوش خدمتی برای چی؟ برای هدف، برای این سازمان، برای این کارخانه نه خوش خدمتی برای شخص مدیر، شخص وزیر، شخص رئیس جمهور، با خوش خدمتی خودش را توی چشم او شیرین می‌کند عزیز می‌کند این هم به او اطمینان پیدا می‌کند به وسیله‌ی این اختصار و آزمایش دقیق هست که آدم می‌تواند آدم‌های منافق را یعنی کسانی که باطن‌شان بی‌اعتقاد است اما ظاهرشان خوب‌ند شناسایی کند تا از واگذاری مسؤلیت به آنها بپرهیزد.

نتیجه‌گیری

از آن چه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که در جامعه‌ی اسلامی ما دو گروه آدم داریم، دو تیپ انسان؛ یک گروه کسانی که اهل ایمان و عمل صالح‌اند، هم در دل‌شان مؤمن‌اند و باور دارند آن چه را که به زبان می‌گویند، هم عمل‌شان عمل صالحی است، یعنی این عمل ثمره‌ی همان ایمان است، اگر خدا را قبول دارد، یعنی معتقد است که خدایی بصیر، عادل، قادر، مدبر، حی‌لایزالی او و جهان را آفریده اگر این اعتقاد را دارد عمل‌ش هم متناسب با همین اعتقاد است یعنی در مقابل فرمان خدا تسلیم است این گروه از خدا راضی‌اند و خدا هم از آنها راضی است.

گروه دوم گروهی هستند در جامعه‌ی اسلامی که فقط زبان‌شان ادعای ایمان به خدا را می‌کند اما در قلب‌شان خبری از ایمان نیست؛ «و من الناس من یقول اٰمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین» (بقره، ۸)، می‌گویند ما مؤمن هستیم به خدا و روز قیامت اما «و ما هم بمؤمنین» این‌ها مؤمن نیستند «یخادعون الله و الذین امنوا» (همان، ۹)، با خدا و با مؤمنین خدعه و فریب به خرج می‌دهند

بنابراین نفاق و منافق توی جامعه‌ی مسلمین هست اما مخفی است آن منافقی که شناخته شده است خیلی دیگر خطر ندارد آن منافقی که شناخته شده نیست خطر دارد لذا خدای متعال برای آن که حربه و شمشیر نفاق را کُند کند افشاگری می‌کند و شاخصه‌های اهل نفاق را آشکار می‌سازد. پس لازم است جریان نفاق را بشناسیم برای خاطر این که اگر نشناختیم ضربت‌اش را می‌خوریم. از این رو شناسایی این جریان با بهره‌گیری از آیات قرآن می‌تواند به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل روز امت اسلامی و جوامع مسلمان مورد توجه قرار گیرد، زیرا به خوبی می‌توان در آینده قرآن وضع امروز را دید، همچنانی که در آینده تجربیات و محسوسات امروز می‌شود صدر اسلام را دید. این‌ها هر دو یکی‌اند اصل جریان و سیمای کلی این جامعه مثل آن جامعه است امروز هم یک انقلابی به وجود آمده بر مبنای اسلام و یک جامعه‌ای درست شد بر مبنای دین و قرآن، آن روز منافقین به زبان خود را مدعی ایمان و معتقد به اسلام و انقلاب رسول الله ﷺ می‌دانستند امروز هم منافقان جامعه‌ی ما نه فقط سازمان منافقین، فلان حزب و فلان دستگاه نه همه‌ی کسانی که در جامعه‌ی ما قلباً معتقد به انقلاب و اسلام نیستند که این از حرف‌شان از کارشان از روش‌شان از اظهارات آنان اگر دقت کنید معلوم می‌شود این‌ها هم امروز ظاهرشان معتقد به اسلام است اما باطن‌شان غیر معتقد به اسلام که این مشخصه‌ی اصلی منافق این است که به زبان یک چیزی می‌گوید که به قلب معتقد نیست، دروغ‌گوست.

پی‌نوشت

این مقاله برگرفته از درس مایه‌های تفسیر قرآن مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در سال ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران می‌باشد.

منابع و مأخذ

• قرآن کریم.

- ۱) نهج البلاغه (۱۳۶۵)، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم، پرهیزکار.
- ۲) الازهری، محمد (۱۴۱۲ق)، تهذیب اللغة، بیروت، دارالاحیاء التراث.
- ۳) طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸)، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، نشر الثقافة الاسلامیة، دوم.
- ۴) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صا، سوم.
- ۵) حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه‌ی آل‌ال‌بیت.
- ۶) طنطاوی الجوهری (بی‌تا)، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار الفکر.
- ۷) رازی، ابوالفتوح (۱۴۰۴ق)، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، قم، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ۸) العروسی الحویزی، عبد‌العلی (۱۴۱۵ق)، نور الثقلین، قم، المطبعة العلمیة.
- ۹) الشریف لاهیجی، محمد (۱۳۶۲)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۰) مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳)، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیة، دوازدهم.
- ۱۱) طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیة، سوم.
- ۱۲) کاشانی، فتح‌الله (۱۳۷۸)، منهج الصادقین، تهران، انتشارات اسلامیة.
- ۱۳) طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۰۶)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة.
- ۱۴) القاسمی، محمد جمال‌الدین (۱۳۹۸ق)، تفسیر القاسمی، تصحیح محمد

فواد عبد الباقي، دوم.

١٥ (قمی نیشابوری، حسن بن محمد بن حسین (١٤١٦ق)، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالفکر.

١٦ (ابن کثیر، اسماعیل (١٤١٢ق)، تفسیر القرآن العظیم، با مقدمه یوسف عبدالرحمن، بیروت، دار المعرفة.

١٧ (کلینی، محمد بن یعقوب (١٣٦٥)، فروع کافی، قم، دارالکتب الاسلامی.